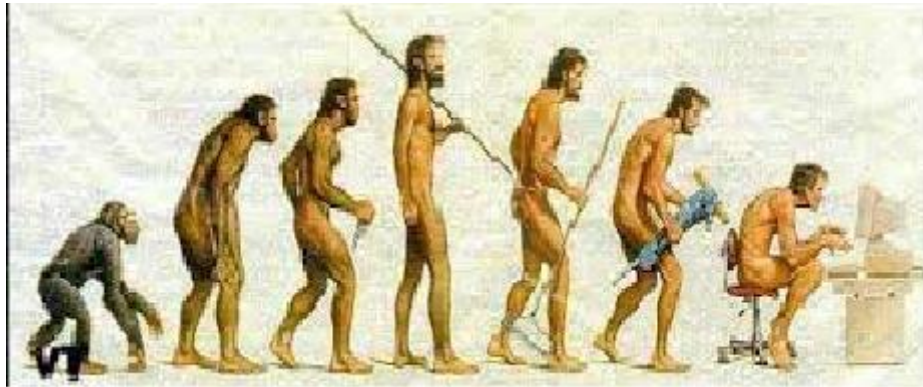


زبان

مهم‌ترین و تاریخی‌ترین ابزار اجتماعی شدن انسان
(سرگذشت زبان کردی در خاورمیانه و زبان‌های کردی و آذری در ایران)



فهرست مطالب

۳	پیش‌گفتار
۴	مقدمه
۷	جایگاه زبان‌های گُردی و آذری در ایران معاصر
۱۹	فلسفه زبان
۲۵	کاربرد زبان به عنوان ابزار فریب
۲۹	شرایط و ویژگی‌های زبان ملل تحت سلطه
۳۶	زبان در فرآیند تکاملی تاریخ
۴۸	زبان و پدیده‌ی جهانی شدن

پیش‌گفتار

این مطالب، در خصوص زبان و اهمیت آن، از میان مجموعه آثار قبلی نگارنده انتخاب شده که با اضافه نمودن مطالب بیشتری در مورد زبان و اهمیت آن به خواننده ارائه می‌گردد. دلیل این کار اهمیت زبان و بویژه اهمیت و جایگاه زبان کُردی برای مردم کُرد و سایر ملل تحت سلطه است. هم-چنین، جمع‌آوری این مطالب در خصوص زبان، به منظور دسترسی آسان‌تر علاقمندان مطالعه‌ی زبان به آن بوده است، به این امید که موجب تشویق آنان به مطالعات گسترده‌تر و عمیق‌تر زبان شود. نگارنده، نوشته‌ی حاضر را به ملل ایران، بویژه دو ملت بزرگ و تاریخی ایران زمین، ملت تُرک در آذربایجان و ملت کُرد در کردستان و به تمام کسانی که در راه حفظ زبان مادری‌شان جان باختند، تقدیم می‌دارد. امید دارد که خلق‌های ایران زمین با دقت هرچه تمام‌تر آن را مورد نقد و بررسی قرار دهند.

لازم به یادآوری می‌داند؛ از آن‌جای که ایران، سرزمین مغایرت‌ها و تفاوت‌هاست و متعلق به قومیت و یا ملت خاص نیست، بلکه یک کلیت‌مندی از مجموعه‌ی ملل ایران است، از بکار بردن اصطلاح ملت ایران خودداری و به جای آن ملل و یا خلق‌های ایران بکار برده می‌شود. زیرا با وجود تفاوت‌مندی‌هاست که کلیت‌مندی معنا می‌یابد.

نگارنده؛ نه از سوی ملت کُرد اختیاری دارد و نه وابستگی سیاسی به گروه‌ها و احزاب سیاسی بلکه تنها دیدگاه‌های خود را به عنوان عضوی از جامعه‌ی کُرد در مورد مسائل مطرح شده بیان کرده است. انتظار دارد ملل و خلق‌های دیگر ایران زمین نیز دیدگاه‌های خود را، به هر طریق ممکن اعلام دارند تا باب گفت و گو، به قول معروف دیالوگ بین آنان باز شود.

مقدمه

مسئله ملی و ملل، مسئله‌ی ایدئولوژیکی و سیاسی بسیار حادی است. ملی‌گرایی موضوعی است که حداقل به اندازه‌ی هر نیروی ایدئولوژیکی قوی دیگری منشاء مباحثات گسترده در عرصه‌ی سیاسی و علوم اجتماعی بوده است. از انقلاب فرانسه به بعد، ملی‌گرایی به ایدئولوژی تبدیل شد که بیشترین تأثیر را روی تحول جامعه‌ی سیاسی گذاشت. جنبش‌های ملی‌گرا در جهان سوم از اندیشه‌ها و مفاهیم اروپایی برای دستیابی به استقلال بهره گرفتند. هم‌اکنون یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مسئله‌ی کشورهای خاورمیانه و بویژه کشورهای اشغال‌گر کردستان، مسئله ملی و قومیت‌هاست. یکی از ملل منطقه که بیشترین ستم‌گری ملی را به آن تحمیل کرده‌اند و هنوز در ربع اول قرن بیست و یکم یا آغاز هزاره سوم این بار گران و کُشنده را بر دوش دارد، ملت کُرد است. به همین جهت ملت کُرد در شرایط حاضر ناچار به ارائه‌ی تحلیل و بیانی صحیح و شفاف‌تر از مسئله‌ی ملی و مطالبات خود نسبت به گذشته و در شرایط حاضر است. هر چند که هرگونه بحثی در این زمینه خوشآیند دیگران نیست، باید آشکارتر از همیشه تعریف خود را از حقوق برابر ملل ارائه کرد. از آنجائی که زبان یکی از مهمترین پارامترها در مسئله‌ی ملی است، به ناچار جهت بسط موضوع، بحث خود را از زبان و اهمیت آن شروع می‌کنیم.

در کشورهای اشغال‌گر کردستان سیاست غالب همیشه گرایش به حاشیه راندن کُردها بوده است که نه تنها سبب محرومیت آنان از دریافت سهم عادلانه‌ی خود از قدرت و مزایای مادی گردیده و آنان را از هرگونه مشارکت در قدرت سیاسی و بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و اقتصادی محروم ساخته بلکه حرمت و احترام درخور و مناسبی که مقتضای شأن انسان در هر جای است، از آنان (مردم کُرد) دریغ داشته‌اند. تصحیح این اشتباهات علاوه براین که مستلزم بازگرداندن سهم مناسب و عادلانه‌ای از مزایای اجتماعی و اقتصادی به ملت کُرد و نیز تجدید نظر در نظام توزیع قدرت سیاسی و امکانات مادی در جامعه است بلکه مهمتر از آن مستلزم تغییر نحوی نگرش، بینش، ادبیات تکلم و تفکر ملل حاکم بر کردستان و سایر ملل تحت سلطه است.

زیرا زبان و ادبیاتی را که بکار می‌بریم نحوی تفکر، بینش یا نگرش هر جامعه، هر دولت و یا هر فردی را تشکیل می‌دهد. کلمات، الفاظ، اصطلاحات و ادبیاتی نظیر راهزن، اشرار، اراذل و اوباش، تروریست و... که اشغال‌گران کردستان و نهادها و مؤسسات تبلیغاتی و رسانه‌ای آنان در مورد کُردها و جنبش آنان بکار می‌برند، بیان‌گر بینش و تفکر آنان بطور کلی در مورد سرزمین کردستان و مردم آن است. این واژه‌ها در بدترین حالت واژه‌های هستند که بدون تمایز برای لوٹ کردن مبارزات رهای‌بخش ملت کُرد بکار می‌روند. بدون تصحیح کلام و گفتار، تصحیح افکار و اندیشه‌ها و به تبع آن اصلاح و تغییر اعمال و رفتار ممکن نخواهد بود. بنابراین هر فرد کُردی که شاهد چنین زبان و ادبیات سخیف از سوی دولت‌های اشغال‌گر کردستان است، نباید تصور کند که موضوع به این سادگی‌هاست و بدون تحقیق و بررسی از کنار آن بگذرد.

بررسی کاربرد زبان، بررسی ساخت همان جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. فلسفه‌ی زبان عبارت از خودآگاه شدن در این باره است که واژه‌ها را چگونه بکار می‌بریم، و این که واژه‌ها چه معنای دارند، و درباره‌ی صورت‌های از زندگی که این الفاظ جزء آن‌ها هستند. اگر گفتار به این صورت‌ها وجود داشته باشد، پس این صور زندگی هم وجود دارند و باید آن‌ها را فهمید. فهم هر مفهوم مساوی است با فهم خاصیت‌های منطقی آن.

ما دائماً در معرض بمباران محرک‌های لفظی و غیر لفظی هستیم و طوری شرطی شده‌ایم که در برابر این محرک‌ها بعضی واکنش‌های لفظی بروز می‌دهیم. لذا در فلسفه‌ی زبان این پرسش بنیادی مطرح است که؛ زبان چگونه با واقعیت مرتبط می‌شود؟ بررسی زبان بعنوان شکلی از رفتار انسانی و شکلی از زندگی است.

درخاورمیانه نه تنها کردها بلکه گروه‌ها، اقوام، ملل، نژادها، رنگ‌ها، مذاهب و زبان‌های دیگر هم در جوامع مختلف از جمله جوامع حاکم برکردستان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده‌اند. درست نظیر وضعیت کردها؛ این به حاشیه راندن انسان‌ها، نه تنها آنان را نیز از دستیابی به سهم عادلانه‌ای از قدرت و ثروت محروم می‌کند، حرمت و احترام مناسب را نیز که لازمه‌ی عزت و منزلت انسان است از آنان دریغ می‌دارند. برای جبران این‌گونه اشتباهات، درددرجه‌ی اول شیوه‌ی سخن گفتن و اندیشیدن خود را باید تغییر داد و جایگاه شایسته‌ی چنین افرادی را در جامعه به خودشان باز گرداند. زبان مورد استفاده‌ی ما شیوه‌ی تفکر و اعمال ما را شکل می‌دهد. لذا، ممکن نیست بدون اصلاح شیوه و الگوی سخن گفتن خود، اندیشه‌ها و بنابراین، نگرش‌ها و کنش‌های خود را اصلاح کرد. توجه نگارنده بیشتر به کشورهای ایران، ترکیه، سوریه، و عراق است که هر کدام از آنان بخش‌های از کردستان را تحت سلطه دارند و خود نیز دارای ارتجاعی‌ترین نظام‌های تعلیم و تربیت‌اند که خصوصاً در مورد ملت کُرد و سایر ملل تحت سلطه، سیاست آموزشی آنان بر انکار فرهنگ، تاریخ، هویت و زبان آنان استوار است. در ایران برادران آذری، بلوچ، ترکمن، و عرب ما نیز از چنین سیاست‌های غیر انسانی در عذاب‌اند. قابل توجه است که سرکوب‌گران کردستان اقدامات خود را دفاعی و تلاشی برای حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی تلقی می‌کنند و خواسته‌ها و مطالبات ملت کُرد و سایر ملل تحت سلطه، در ابتدائی‌ترین شکل خود نظیر آموزش به زبان مادری را، تهدید بالقوه می‌بینند.

در عصر نابردباری کنونی، حکومت‌های اشغال‌گرکردستان، از طریق مذهبی، ترس از تنوع و تکثر، خرافه‌پرستی شدید، شوونیسم کور، بسیاری از مردم ملل حکمفرمای کردستان را از ملت کُرد که جمعیت گسترده‌ای در کشورهای‌شان دارند و دارای دیدگاه‌های متفاوت و مترقی‌اند ناخشنود کرده است. از این لحاظ است که کردها آماج بدگمانی و قربانی تعصب آشکارند. سال‌های سال است که احساسات ضد کُردی را تشویق و ابراز کرده‌اند. تمام افسانه‌های عوامانه درباره‌ی کُردها را گرد آورده‌اند. مبارزین کُرد را راه‌زن، تجزیه طلب، ضد انقلاب، تروریست و غیره معرفی کرده‌اند.

تصویراتی نظیر این در میان ملل حکم‌فرمای کردستان تازه نیست بلکه شالوده و محرک جنایات هولناک در حق ملت کُرد است. بسیاری از افراد در حکومت‌های فوق به خاطر ابراز شجاعت و قساوتِ

قلب در قتل عام‌های وحشیانه‌ی مردم گُرد به مقامات عالی دست یافته و می‌بایند و مدال افتخار و لیاقت دریافت می‌دارند، بدین ترتیب بر ثروت و قدرت‌شان می‌افزایند و این‌گونه حیات فکری جوامع یاد شده دچار انجماد شده است. تنها یک اعتلای فکری و فرهنگی و ندای وجدان لازم است تا تفکر اجتماعی ملل حاکم بر کردستان را، از تحسین برانگیختن احساسات جامعه علیه گُردها با خوراک ملی‌گرایی شوونیستی و خرافات و تعصبات مذهبی باز دارد. این وظیفه‌ی تئوریکی است که روشن-فکران ملل هنوز نتوانسته‌اند آن را ادا کنند. تفکر ملل حاکم بر کردستان به دلیل آموزش در یک نظام تعلیم و تربیت عقب‌مانده یا به سخن دیگر در مکتب قدیم و یا به عبارت دیگر فقدان یک نظام آموزشی «انقلابی-دموکراتیک» نمی‌تواند به تفکر عمومی علمی ختم شود و از فکر مبارزه علیه نظام-های کهنه بسی دورند. به این خاطر است که؛ بینش علمی فردی که در محیط اجتماعی دولت-ملت و یا رژیم‌های مذهبی، پرورش می‌یابد، در تضاد با واقعیت است.

شرط اول و لازم برای یک نظام آموزشی؛ آموزش به زبان مادری بدون استثناء برای همه است. شرط کافی آن نیز تغییر متون آن است. از این جهت ضرورت دارد با اهمیت زبان برای همه هرچه بیشتر آگاه شویم.

البته توده‌های مردم هم، در چنین شرایطی زبان خاص خود را دارند. برای تعیین جایگاه نقد در هر جامعه‌ای باید به زبان و ادبیات محاوره‌ای مردم توجه شود. تغییراتی که در زبان به وقوع می‌پیوندد، بگونه‌ای نمایان‌گر تغییراتی است که در عرصه‌ی زندگی سیاسی، اجتماعی و قدرت رخ می‌دهد. به نظر هگل دگرذیسی در زبان در واقع بیان‌گر دگرذیسی‌های در جامعه است. با بررسی زبان و تغییراتی که در آن رخ می‌دهد، می‌توان به تغییرات اساسی که در حوزه‌ی سیاسی و اجتماعی و رابطه‌ی قدرت پدید آمده، آگاهی یافت. در واقع مطالعه‌ی زبان یک جامعه، بررسی و پژوهش در بخش رابطه‌ی قدرت در آن جامعه است.

زبان دروغ، چاپلوسی و تملق در رابطه با قدرت حاکم در ایران جای برای ارزش‌های راستین باقی نگذاشته است و به نوعی همه‌ی ارزش‌ها به ضد خویش تبدیل شده‌اند.

وقتی ارزش‌های جامعه‌ای واژگون و آگاهی به نازل‌ترین سطح خود می‌رسد، در چنین شرایط و اوضاع و احوالی، تنها راه برای جامعه جهت ارتقاء آگاهی تنزل یافته، به سخره گرفتن این وضعیت و شرایط است. بدین ترتیب افراد جامعه می‌کوشند با زبان طنز و جوک، ارزش‌ها و از خودبیگانگی طبقات، یعنی به پستی گراییدن طبقاتی که باید نماد والای و شرافت باشند و به همین ترتیب ایدئولوژی آنان را نشان دهند.

از این طریق تلاش می‌شود با زبان جوک و به شیوه‌ی خنده‌آور، تضادها و مشکلات جامعه از هر طریق ممکن نظیر نمایشنامه، جوک، فیلم با استفاده از ابزارهای مانند تلفن، اینترنت، سینما، روزنامه-ها تا آنجا که امکان دارد بیان کنند. مثلاً در عصر روشنگری در فرانسه؛ منتسکیو با کتاب «نامه‌های ایرانی» تلاش کرد نقص‌ها و کاستی‌های جامعه‌ی فرانسه‌ی زمان خود را از دید بیگانگان که چند

ایرانی مقیم پاریس که همسایه‌ی وی بودند و با دوستان خود در ایران مکاتبه می‌کردند و نامه‌های خود را به منتسکیو می‌دادند، آشکار سازد.

رواقی‌گری در جامعه‌ی ایران رواج یافته و مردم ایران وقتی حس می‌کنند در مبارزه‌ی زندگی با بیدادگری محکوم به شکست هستند، راه عاقلانه را همان بی‌اعتنای و لاقیدی (رواقی‌گری) می‌دانند و چون پیروزی را کاملاً ممکن نمی‌دانند پس باید آن (قدرت حاکم) را مسخره کرد. چنین شرایطی از قرون هیجده و نوزده به بعد در اروپا و روسیه منشأ پیدایش بسیاری از مکاتب اجتماعی - ادبی شدند. شاید این ویژگی جوامعی است که در دوران پیش از انقلاب قرار می‌گیرند...

۱- جایگاه زبان‌های گُردی و آذری در ایران معاصر

مواضع بیشتر کسانی که بر ما (ملل ایران) حکومت می‌کنند و حتی ناسیونالیست‌های فارسی‌اپوزیسیون مخالف رژیم مذهبی، هم در داخل و هم در خارج، هنوز هم بدون درس گرفتن از تجارب گذشته، در مورد حقوق ملل در ایران، غیر اصولی، گنگ و مبهم، بدون استراتژی روشن، مغایر با مبانی حقوق بشر و جامعه‌ی دموکراتیک است. در هر مباحثی در این خصوص از بکارگیری مفاهیم و اصطلاحاتی نظیر، ملت، ملل، حق تعیین سرنوشت، جنبش ملی رهایی‌بخش، خودمختاری، فدرالیسم، کنفدراسیون، فدراسیون از سوی ملل ایران، به شدت عصبانی و هراسناک‌اند و حساسیت پیدا کرده و به هیچ عنوان حاضر به قبول این موضوع نیستند که ایران، سرزمین مغایرت‌ها، فرهنگ‌های متنوع، قومیت‌هاست، و آموزش به زبان مادری برای ملل ایران را مطلقاً قابل قبول نمی‌دانند و حتی انکار می‌کنند که چنین مواردی مشابه در این جهان گسترده وجود دارد! حتی وقیح‌تر از آن اعلام آمادگی هم - کاری با رژیم مذهبی و مشارکت در سرکوبی ملل ایران را کرده‌اند. همه‌ی فجایعی را که رژیم مذهبی بر سر خلق‌های ایران آورده است از یاد برده و برای ادامه‌ی سرکوبی ملل ایران اعلام آمادگی می‌کنند. منکر آموزش به زبان مادری برای گُردها، آذری‌ها و سایر ملل ایران می‌شوند. خصوصاً نگرش‌شان به برادران آذری ما بسیار تحقیر آمیز است که مطلقاً قابل قبول نیست. ادبیات سیاسی‌شان، در مورد حقوق ملل ایران اگر نه گویم به دور از ادب و نزاکت سیاسی است، حداقل بسیار غیر مسئولانه است. آنان که نگران وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور ایران‌اند، نمی‌دانند با این ادبیات تحقیرآمیز چگونه تیشه به ریشه‌ی وحدت ملی می‌زنند. به این نمی‌اندیشند که؛ باید بشدت از رویارویی خصمانه با یکدیگر پرهیز و از اختلاف مذهبی و نژادی بین خود بطور جدی احتراز کرد و مبنای روابط را بر اصول دموکراتیک نهاد.

ما خواهان چیزی جز لغو امتیاز و الغای بردگی، چیزی جز عدالت در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی و حل بحران‌های کشور بویژه بحران‌های زیست محیطی با مشارکت اندیشمندان، محققان و متخصصان خودی که از طریق هسته‌های گزینش به حاشیه رانده شده‌اند، نیستیم تا بدون غل و غش و پنهان کاری واقعیات را برای همه روشن کنند. قطعاً هیچ روشنفکر و دموکرات واقعی و هیچ میهن-دوستی نمی‌تواند مخالف چنین چیزی باشد. حال پرسش اساسی این جاست؛ آیا ما در سیستم‌های کهنه و تجربه شده‌ی گذشته و یا در سیستم نوینی به این اهداف دست خواهیم یافت؟ درست نقد در این جا باید مسجل سازد که؛ همه چیز بدین شیوه و نه شیوه‌ی دیگر تحقق یابد.

تا کنون دچار اشتباهات عظیم و جبران‌ناپذیری شده‌ایم. اگر سیاست را علم بدانیم، همانا همین اشتباهات مراحل علم و ناقص‌ترین داورهای ماست. مسبب این اشتباهات چه کسانی‌اند؟ افراد، اجتماع یا سیستم‌ها و یا یک کل ارگانیک و دیالکتیکی، از هر سه مقوله؟ در مبنای هر اشتباهی - در نفس کسی که اشتباه می‌کند - واقعیتی وجود دارد. ملل ایران، به استثنای کردها، از سیستمی حمایت کردند که تاکنون منشاء بزرگ‌ترین اشتباهات یا به عبارت روشن‌تر خطاها و بحران‌های پیش‌روی ما بوده است.

فرد، حزب و یا دولتی وقتی در برابر؛ تأمین آموزش ابتدایی همگانی برابر به زبان مادری و رسمی توسط دولت، آموزش اجباری همگانی شانه خالی می‌کند؛ فرد، حزب و یا دولتی به تمام معنا فاشیست و ارتجاعی است. **ناچار نمودن کودک به دست کشیدن از زبان مادری‌اش، به معنای ناچار گردانیدن‌اش به دست کشیدن از هویت و موجودیت‌اش است.**

کردها، آذری‌ها، ترکمن‌ها، عربها و . . . از همان دوران ابتدایی در درون نظام‌های انکارگرایی آموزشی ملت حاکم - هم در رژیم سلطنتی و هم در رژیم مذهبی - از هویت، تاریخ و ادبیات خویش دور گردانیده شدند و می‌شوند. ابزار اجتماعی نمودن که آموزش نامیده می‌شود، برای کردها، آذری‌ها و . . . به ابزار دست کشیدن از اجتماعی بودن و هویت ذاتی خویش مبدل گشته است. آموزش به زبان مادری در کردستان، آذربایجان و مناطق سایر ملل تحت سلطه‌ی ایرانی، ممنوع گشته و زبان ملت حاکم - فارس‌ها - جایگزین زبان مادری گردانیده شده است. به قول اوجالان؛ **باستانی‌ترین زبان‌های تاریخ به زنجیر کشیده شده‌اند.**

کار بست زبان مادری به جای آن که به عنوان ابزار اجتماعی نمودن به کار گرفته شود، به انگیزه - ی گریز از اجتماعی بودن تبدیل گردیده است. گرد بودن، آذری بودن، بلوچ بودن، عرب یا ترکمن بودن . . . به منزله‌ی ذهنیتی فرهنگی، به جای آن که تداعی گر رسیدن به شعور و خودآگاهی باشد، به صورت نشانه‌ی تسلیم شدن در برابر فرهنگ ملی حاکم در آورده شده است. از این جهت ایران در مقایسه با آفریقا عقب‌مانده‌تر است.

اکنون که فشار ملل ایران برای احقاق حقوق خود در حال گسترش است، قصد دارند موضوع آموزش به زبان مادری را به آموزش زبان مادری تقلیل دهند. قصد دارند با این انحراف در آینده بحران دیگری نظیر بحران‌های موجود از بحران‌های زیست محیطی گرفته تا سیاسی و اجتماعی و . . . در

عرصه‌های مختلف، ایجاد کنند. ملل ایران که خواهان حقوق ملی و فرهنگی خود هستند باید دقت کنند؛ میان آموزش به زبان مادری با آموزش زبان مادری از زمین تا آسمان تفاوت وجود دارد. ملل ایران باید خواهان آموزش به زبان مادری و آموزش زبان فارسی در کنار آن باشند. درست عکس آن چه که ناسیونالیست‌های فارس خواهان آن‌اند، یعنی آموزش به زبان فارسی و آموزش زبان مادری در کنار آن. هر چیزی که قرار است یاد بگیریم باید با زبان مادری خود بیاموزیم. اکنون که می‌دانند ناچار از رعایت حقوق ملل ایران‌اند، تلاش دارند مسئله را به انحراف بکشانند. دقیقاً تلاش دارند که، سیاست دولت مستبد و دموکراسی پوشالی ترکیه در برخورد با ملت کُرد را در ایران تکرار کنند. این موضوع هرکسی را به یاد رضا شاه و آتا ترک و همکاری آنان در کشف حجاب و سرکوبی ملل تحت سلطه می‌اندازد. منظور از اشاره به کشف حجاب، شیوه‌ها و عمل کرد غلط برخورد با مسئله‌ی حجاب است نه مخالفت با آزادی زنان در انتخاب پوشش خود.

برخی گروه‌های که مدعی پا فشاری بر روی تساوی حقوق افراد و ملل‌اند، مسئله‌ی عدم تساوی را به رشته‌ی زبان می‌کشانند، در صورتی که این مسئله را باید از جنبه‌ی دیگری مورد بررسی قرار داد. بین مردم یا ملل در منطقه‌ی ما یک عدم تساوی حقوق وجود دارد که یکی از موارد آن عبارت از این است که افراد متعلق به ملل معینی از حق استفاده از زبان مادری محرومند. تنزل مسئله تا این حد فقط منتهی به انحراف افکار عمومی ملل تحت ستم از حقوق اساسی خود می‌شود، که به معنای تقدیس بی‌عدالتی‌های تاریخی در حق ملل و کم بها دادن به مسئله‌ی ملی است. این نگرش به مسئله از سوی کسان و یا نیروهای مطرح می‌شود که بیشتر از همه تغییر وضع موجود به زبان‌شان تمام می‌شود و آنان همان ارتجاعیون، استثمارگران و طرفداران شیوه‌ی قرون وسطایی اداره‌ی امور و حکومت مطلقه‌اند. ملل تحت سلطه، در مرحله‌ی اول باید اداره‌ی امور سرزمین‌شان بدون مؤسسات انتخابی را غیر ممکن سازند و از هرگونه همکاری با حکام انتصابی خودداری کنند.

اخیراً مخالفین حقوق ملل علاوه بر کردستان نوک حمله‌ی خود را متوجه آذربایجان کرده‌اند. جالب است که حتی آذری‌زبانانی که در فرهنگستان زبان فارسی کار می‌کنند، با آموزش به زبان آذری مخالفت کرده‌اند. از مضامین سخنان‌شان، چنین بر می‌آید که؛ مردم آذری را مهاجر و در واقع اشغال‌گر تلقی می‌کنند. زبان آذری را با تمام تفاوت‌ها با زبان و ادبیات فارسی و با ویژگی مخصوص به خود، زبان فارسی می‌پندارند که در طول تاریخ تحت تأثیر فرهنگ اقوام دیگر به زبان فعلی آذری دگرگون شده است.

از نظر دشمنان خلق‌ها و بویژه کُردها، گسست از واقعیت اجتماعی خویش امری مشروع است و حتی رویدادی است در جهت ترقی. این جدی‌ترین ضربه‌ای است که به نام علم بر اجتماعی بودن زده می‌شود. وقتی پای «کُرد بودن» در میان باشد، گسست با رهایی هم‌سان انگاشته می‌شود. به قول معروف؛ رهایی کُردها رهایی از «کُرد بودن» است. خود کُردها و در ایران آذری‌ها، گسست از هویت «خود هستی» انسان را به حالت دستاویز و بهانه‌ای برای رهایی در آورده‌اند. گفتن این که هیچ مسئولیتی در قبال «خود هستی» یا هویت باقی نمانده است، از نظر روانشناسی به عنوان

مکانیزم دفاعی، سبب ایجاد راحتی نیز می‌شود. نقطه‌ی مقابل این عمل نیز این است که همان افراد با هر هویتی رویارو گشته و با آن یکی شده باشند، به مواضع متعصب و کورکورانه‌ی آن هویت مبل می‌گردند. به قول معروف، آش داغ‌تر از کاسه. دقیقاً عمل آذری زبان‌های عضو فرهنگ‌ستان زبان فارسی که؛ به شدت با آموزش ملل ایران و از جمله آذری‌ها به زبان مادری‌شان مخالفت می‌کنند، در این چارچوب قابل تحلیل و بررسی است.

نتیجه‌ی چنین اقداماتی؛ نوعی شخصیت (گُرد یا آذری) غافل، متقلب، جاهل، فضل‌فروش، خودناشناس، بی‌خبر از حق، ناآگاه از حقوق، غیر سیاسی، غیر طبیعی و استهلاک یافته است که از خود می‌ترسد و می‌رَمَد، خود را انکار می‌کند و تصور می‌نماید که به میزان انکار خویش هویت انسانی مدرن را کسب خواهد کرد. با توجه به این؛ یک روند پوسیدگی گسترده در پدیده‌ی فرهنگی ملل ایران و خصوصاً گُرد و آذری جریان یافته و در حرکت می‌باشد.

درکنار اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه‌ی دولت‌های شوونیست بر علیه ملل تحت سلطه، آدم‌های فرصت‌طلب، جاه‌طلب، نوکرصفت و سودجو و بی‌توجه به زبان، فرهنگ و هویت خویش فراوان‌اند. چه بسا همین افراد به دلیل جهالت مطلق و سودجویی محض، در عقب نگاه‌داشتن فرهنگ و زبان ملت خویش، نقش مخربی داشته‌اند و بعدها در نابودی گام به گام زبان و فرهنگ و هویت ملت خود، به مستبدترین دیکتاتورهای یاری رسانده‌اند. وقتی فرد گُرد یا آذری و غیره با زبان غیر مادری (زبان ملل حاکم) با فرزندان‌شان حرف می‌زنند تا به تصور و منطق خام‌شان در آینده لهجه نداشته باشند و یا مورد تمسخر قرار نگیرند، نمی‌دانند که؛ ضمن تجاوز به حقوق کودکان خود، در راه امحاء فرهنگ، هویت و هستی خود و فرزندان‌شان گام بر می‌دارند و بدین‌سان سیاست‌های شوونیسم حاکم بر خود و بر علیه خود را به اجرا در می‌آورند. آنان بدانند که عمل بر علیه منافع خود، بیان‌گر نهایت محرومیت از عقلانیت است. آنان فراموش می‌کنند و درک نمی‌کنند و یا نمی‌پرسند که؛ اگر مالک دنیا باشیم ولی از فقدان نفس و جوهر خاص خود رنج بکشیم برای ما چه سودی دارد؟ در هر صورت تغییر هویت قومی، که زبان یکی از نمادهای آن است؛ اهانت به پدران و مادرانی است که؛ از آنان متولد شده‌ایم.

روی هم رفته، هراسانی و یا هر قوم، ملت و یا گروهی اجتماعی، در هر جامعه‌ای از نوعی زبان و یا گویش استفاده می‌کند، خوار شمردن برخی از زبان‌ها و گویش‌ها تنها منعکس کننده‌ی موقعیت اجتماعی گروهی است که با سلطه بر قدرت سیاسی و اقتصادی و تجاری، زبان‌شان به زبان ملی یا معیار تبدیل شده است. این که آیا باید دو زبانی و یا چند زبانی را به رسمیت شناخت یا انکار کرد، یک قضیه‌ی بحث‌انگیز سیاسی است که هم‌اکنون مهمترین معضل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی کشورهای ترکیه، ایران، سوریه و عراق و خصوصاً در رابطه با زبان گُردی و در ایران با زبان گُردی و آذری است. از نگرش، قوم یا ملت حاکم، تحت تأثیر اگوئیسم (خودخواهی - خود پسندی) و خرافات ناسیونالیستی که

از سوی دولت- ملت‌ها و یا دولت- مذهب‌ها رواج داده شده و القا می‌شود، تکلم به زبان غیر خودی و حتی کار برد واژگان زبان‌های دیگر را برابر با نفوذ بیگانه و تهدید تمامیت ارضی تلقی می‌شود. در صورتی که از نظر تاریخی هیچ زبانی در انزوا از زبان‌های دیگر تکامل نیافته است.

آذری‌های عضو فرهنگستان زبان فارسی با این نگرش به زبان خودشان (آذری) دقیقاً نگرش احمدکسروی به زبان و ادبیات آذری را تکرار می‌کنند. نگارنده با تمام احترامی که برای زنده یاد احمد کسری به عنوان یکی از قربان‌یان ارتجاع سیاه مذهبی، و جایگاه وی در تاریخ و ادبیات ایران زمین، قائل است، اما نقد وی از زبان و ادبیات آذری را در کتاب «آذری- یا زبان باستان آذربایجان» فاقد استدلال‌های مستند، منطقی، پایه‌های علمی و تاریخی می‌داند. حتی نقد و بررسی تاریخی وی نشان می‌دهد که، ریشه‌های زبان و ادبیات آذری به زبان مادها و گُردها نزدیک‌تر است تا زبان فارسی. در کتاب فوق تناقض تاریخ وجود دارد. از یک سو زبان آذری را با زبان‌های اولیه‌ی ایرانی، مادها و قبل از آن مرتبط می‌داند و از سوی دیگر زبان فارسی می‌پندارد که صدها سال بعد از مادها، ماناها، گوتی- ها، لولوبی‌ها، ایلامی‌ها (عیلامی)، کاسی‌ها و غیره، امپراتوری هخامنشی بر صفحه‌ی تاریخ ظهور می‌کند. حتی برابر اسناد تاریخی، زبان‌ها در بین‌النهرین به ویژه در کردستان به تبع تحولات نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دچار دگرگونی‌های اساسی شدند. یا بعبارت علمی؛ دگرگونی زبان خود بخشی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی بود. برخی از زبان‌ها بر زبان‌های دیگر تأثیر گذاشتند. مثلاً آرامی‌های بربر توانستند زبان خود را بر تمامی خاور نزدیک تحمیل کنند. به نحوی که در قرن پنجم ق.م هنگامی که پادشاهی هخامنشی در جستجوی زبانی بودند که تمامی ملت‌های شاهنشاهی قادر به درک آن باشند، زبان آرامی را برای کارهای اداری‌شان، برگزیدند. بنابراین، امپراتوری هخامنشی که خود برای تسهیل ارتباط با مردم تحت سلطه‌ی امپراتوری زبان آرامی را به عنوان زبان اداری دولت برگزیده است، پس برخلاف ادعای کسروی، اصولاً باید زبان آذری ریشه در زبان آرامی داشته باشد. لغات، کلمات و اصطلاحات «آرژینال» در خود کتاب اوستا که بخش اعظم آن لغات و اصطلاحات گُردی می‌باشند با استنادات کسروی مغایرت دارد.

اگر خواننده‌ی کتاب فوق، نیک بنگرد پی خواهد برد که، برابر استناد خود کسروی و تقدم تاریخی مادها، می‌بایستی زبان فارسی دارای ریشه‌ی آذری- یا به امر واقع، گُردی باشد نه برعکس. تاکنون از سوی محققان و دانشمندان زبان‌شناس آذری نقدی بر نگرش کسروی صورت نگرفته است- یا حداقل نگارنده از آن بی‌اطلاع است- که این، به معنای تأیید نگرش کسروی به زبان و ادبیات آذری از سوی آنان تلقی می‌شود.

پس از آن که امپراتوری ماد در نتیجه‌ی دسیسه‌های خاندانی به سال ۵۵۰ قبل از میلاد به دست شاهانی از تبار هخامنشی افتاد، امپراتوری پارس، به یگانه نیروی جهان‌شمول مبدل گردید و از دریای اژه گرفته تا اعماق هندوستان و از مصر گرفته تا ترکمنستان امروزین گسترش یافت و آثار عمیقی بر فرهنگ و تمدن بر جای نهاد، **باز هم این فرهنگ ماد بود که پرنفوذترین فرهنگ آن امپراتوری را تشکیل می‌داد.** زبانی که کسروی آن را فارسی آذری می‌نامد ریشه‌هایش به هزاران سال قبل، در

تاریخ بین‌النهرین و غرب و شمال‌غرب ایران بر می‌گردد. هیچ ملتی از جمله آذری‌ها، گردها، فارس‌ها و سایر ملل ایران فاقد تاریخ نیستند. تعیین عنوان فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و زبان‌ها از طریق خلق‌ها (یا ملل) شاید اغراق‌آمیز و صحیح نباشد. آشنای‌مان با تاریخ از طریق برخی امپراتورها و خاندان‌های شناخته شده، برای بیان واقعیت تاریخ کافی نیست. هم‌چنین تعریف آن از طریق چند قوم شناخته شده نیز بسیار ناکافی است. اگر حقیقتی در تاریخ رسمی نوشته نشده باشد، به معنای آن میان رفتن آن واقعیت نیست.

بررسی تاریخی احمد کسروی در این مورد، بی‌غرض نبوده است. استنادات کسروی نشان می‌دهد که وی درک غلطی از تاریخ باستان داشته است. این موضوع یک امر منطقی و طبیعی به نظر می‌رسد. زیرا مورخین اکنون اسناد و مدارک تاریخی بیشتری و با محتویات تاریخی‌روشن‌تری را در دست دارند. تاریخ باستان مانند تاریخ علم است. هر کشف علمی و هر دانش جدید، علم و دانش قبلی را تحت تأثیر و حتی دگرگون می‌سازد. هر کشف باستان‌شناختی جدید ممکن است که بیشتر دانش و آگاهی ما را در مورد تاریخ باستان، از بنیاین تغییر دهد. کسروی، آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف تاریخ پرداخته و نقش زبان ملل دیگر نظیر ملت گُرد را در تاریخ باستان نادیده گرفته است. آیا واقعاً آگاه نبود که قبل از پارس‌ها چه نژادها و زبان‌های دیگری در تاریخ باستان بین‌النهرین و بویژه در غرب و شمال‌غرب ایران نقش داشته‌اند؟! هوری‌ها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، ماناها، مادها، عیلامی‌ها، کاسی‌ها و ... اجداد گُردها بودند یا پارس‌ها یا آذری‌ها؟ هیچ یک از مورخین فارس و خود کسروی شرایط و اوضاع و احوال مقدم بر شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی را صادقانه بررسی نکرده و تنوع قومی، فرهنگی، زبانی را بر نمی‌تابند. از لحاظ تکامل دیالکتیکی تاریخ، یک جامعه نمی‌تواند دارای واقعیت مدرن‌تر باشد اما هویت کلان، قبیله، عشیره و یا قوم را کسب ننموده باشد. امپراتوری هخامنشی به منزله‌ی اولین دولت پارسی؛ تماماً بر رد پای کنفدراسیون ماد تشکیل شده است. به عبارت روشن‌تر و به امر واقع، امپراتوری هخامنشی محصول خیانت و کودتا بر علیه امپراتوری مادها بود.

روابط سیاسی خصمانه‌ی ملل ترک (عثمانی)، عرب و فارس با ملل تحت سلطه و تقسیمات سیاسی، مذهبی و قومی چنان تأثیر عمیقی در فکر و ذهن آنان بر جای گذاشته که مانع شده است حقایق مربوط به تاریخ باستان بین‌النهرین به وضوح و روشنی بیان شود. در صورتی که تاریخ تمدن و فرهنگ‌های ملل گُرد، فارس، عرب و ترک، خصوصاً گُرد و فارس چنان متأثر از یک دیگر بوده‌اند که شناخت صحیح هر یک از آن‌ها بدون دیگری کاری است بسیار دشوار. در واقع بین‌النهرین، غرب و شمال‌غرب ایران از دوران باستان تا کنون سرزمین تفاوت‌ها و مغایرت‌ها بوده است، که هنوز این تفاوت‌ها پذیرفته نشده‌اند.

تحول آغازین تمدن بین‌النهرین، چینی، هندی و ایرانی و تأثیر فایق تمدن جدید، چنان دگرگونی‌های در وضع شاخه‌های نژاد آسیایی پدید آورده است که نمی‌توان نهادهای دیرین آن‌ها را به

آسانی باز شناخت. با وجود این، تاریخ باستان از لحاظ تکامل انسان اختلافی در آن نیست، اما از لحاظ هویت و تشخیص قومی، زبانی، رنگ، دین و... هنوز نکات مجهول فراوانی در آن وجود دارد. خصوصاً زمانی که برخی‌ها ایدئولوژی و منافع‌شان ایجاب می‌کند، این ابهام را تیره‌تر و یا حقایق مربوط به تاریخ باستان را وارونه می‌کنند.

تاریخ نویسندگان شوونیست فارس وقتی ناآگاهانه یا فریب‌کارانه، مبنای تاریخ ایران زمین را هم‌زمان با ظهور کوروش در بیش از ۲۵۰۰ سال قبل قرار می‌دهند، به این موضوع توجه ندارند که این اقدام بدان معناست که پارس‌ها تاریخ تمدن خود را بعد از تمام اقوام بین‌النهرین آغاز کرده‌اند. یا بعبارت دیگر هزاران سال بعد از اقوام دیگر بین‌النهرین و غرب و شمال غرب فلات ایران دوران توحش و بربریت خود را پشت‌سر گذاشته‌اند و وارد تمدن شده‌اند. در صورتی که قطعاً چنین نیست. آنان در مورد تاریخ ایلامی‌ها، لولوبی‌ها، گوتی‌ها، کاسی‌ها، سکاها، ماناها، مادها و... در غرب و شمال‌غرب ایران کاملاً سکوت می‌کنند. چرا؟ لابد به این دلیل که دارای هویت دیگری بوده‌اند. آنان هنوز هم درک نمی‌کنند و یا نمی‌پذیرند که؛ هم در گذشته و هم در حال حاضر ایران زمین تنها متعلق به قوم پارس یا فارس نبوده و نیست، بلکه ایران زمین متعلق به همه‌ی ملل ایران زمین است که از قدیمی‌ترین آن‌ها **گُردها** می‌باشند. تاریخ نویسندگان شوونیست فارس در خصوص بررسی و تحلیل شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران مقدم بر شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی ضعف اساسی از خود نشان داده‌اند. هیچ محقق‌ی ظهور یک دولت و یا امپراتوری را چه در گذشته و چه در حال حاضر بدون زمینه و بسترهای قبلی را نمی‌پذیرد. برای فهم و دریافت هر چیزی باید آغاز و گسترش آن را در نظر گرفت. اگر چنین نگرشی بر تاریخ ایران حاکم باشد، قطعاً ایران زمین را به سوی تجزیه سوق خواهد داد. زیرا چنین نگرشی بنیان سیاست‌های آپارتایدی (نژادپرستی) و فاشیستی را تشکیل می‌دهد. چنین سیاستی از سوی سایر ملل ایران و از جمله گُردها مطلقاً قابل قبول نیست.

بین‌النهرین در طول تاریخ بارها با نفوذ بیگانه و تشنجات سیاسی حاصل از آن به لرزه درآمده است، اما گُردها توانسته‌اند موجودیت خود را حفظ کنند. در واقع تاریخ بین‌النهرین از روزگاری بسیار دور و کهن آغاز می‌شود، از هنگامی که انسان کوهپایه‌ها و غارهای کردستان را برای سکونت برگزید و ابزار ساده‌ی ساخته شده از سنگ چخماق و ابزار ریز سنگی (میکرولیت) را از خود به جای گذاشت. اسناد باستان‌شناختی که تا کنون به دست آمده‌اند بیانگر آن‌اند که انسان اولیه دوره‌های سه‌گانه‌ی توحش و بربریت خود را در سرزمینی گذرانده و وارد دوران تمدن شده است که با موضع‌نگاری امروزی **کردستان** نامیده می‌شود.

در طول تاریخ مردمان بسیاری به سرزمین بین‌النهرین وارد شده و یا با برجای گذاشتن مدارک کتبی از آن خارج شده‌اند. مطالعات زبان‌شناختی نشان داده است که هر یک از دسته‌های مهاجر و تازه وارد به گروه‌های نژادی و قومی متفاوتی تعلق داشته‌اند. ما این مردمان را صرفاً از روی مدارک کتبی که آن‌ها از خود به جای گذاشته‌اند از یکدیگر متمایز می‌کنیم؛ زیرا قادر نیستیم گروه‌های قومی و نژادی را با مدارک و مطالعات موجود توصیف کنیم.

زبان شناسی که اغلب وسیله‌ی مناسبی برای یافتن روابط قومی است، اما دولت-ملت‌های سلطه‌گر در منطقه تا کنون هیچ علاقه‌ای به تحقیقات زبان شناختی جامع در مورد زبان‌های ملل منطقه از خود نشان نداده‌اند و بودجه‌ای را هم برای این کار تخصیص نداده‌اند. به هر حال، همه‌ی دانش ما در مورد تعیین نژاد اقوام باستان بین‌النهرین غرب و شمال غرب ایران فعلی، به گونه‌ای انحصاری از مدارک و شواهد ملموس به دست آمده و گروه‌های از مردمان که قادریم از دیگران جدا و ممتاز سازیم تنها به کمک زبان خاص آنهاست که برای ما برجای مانده است. زیرا تا کنون هیچ‌کس نتوانسته و یا نخواسته است گروه‌های نژادی و قومی را بگونه‌ای کاملاً علمی توصیف کند.

زبان‌شناسان و متخصصان گروه‌های خونی و ژن‌ها نیز جا به جایی‌ها، اسکان‌ها و آمیزش‌های انسان‌های باستان را روشن‌تر و آشکارتر ساخته‌اند. میزان دانش درباره‌ی گذشته‌ی انسان، به صورتی شگفت‌آور و تقریباً قابل قیاس با علوم فیزیکی، افزایش یافته است، امکان چنین کاری در عصر حاضر وجود دارد، اما هنوز ممکن است موفقیت‌های علمی تحت تأثیر دولت-ملت‌ها و ملی‌گرایی افراطی و یا منافع مرتبط سیاسی-اقتصادی قدرت‌ها باشد. برغم این که در دنیای امروز هیچ چیز بدون شواهد، دلیل و مدرک و مستندات، به صرف ادعا قابل پذیرش نیست، اما اگر روزی تحقیق و پژوهشی علمی، بی‌طرف و بی‌غرض در مورد ریشه‌ی نژادی اقوام و زبان‌های بین‌النهرین باستان انجام گیرد، نگارنده یقین دارد که برندگان اصلی **گردها** خواهند بود.

به هر حال هنوز رابطه‌ی میان گروه‌هایی سه‌گانه‌ی زبانی، نژادی و قومی در بین‌النهرین بی‌نهایت پیچیده است. مردمان زیادی از بین‌النهرین گذشته‌اند و تعداد بسیار زیادی مدارک کتبی از خود بجای گذاشته‌اند. مدارک تمدن بین‌النهرین کهن‌تر از هر تمدنی دیگر در جهان است. در واقع تعداد زیادی از متون میخی در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با این تمدن در دست است. **اطلاعاتی را که این موارد در بردارد، اگر به درستی و چنان که شاید و باید بدون دخیل دادن ارزش‌های ملی، قومی و مذهبی و سیاسی، تفسیر شوند، می‌تواند کل دانش ما را در مورد تاریخ باستان تغییر دهد.**

نگرش ملل و اقوام خاور نزدیک، خاورمیانه و خصوصاً منطقه‌ی بین‌النهرین تحت تأثیر احساسات ناسیونالیسم افراطی و مذهب‌گرایی شدید است. هنوز نمی‌توانند و یا نمی‌پذیرند، که تاریخ بین‌النهرین را بعنوان **مجموعه و کلکسیون** از فعالیت انسانی درک کنند و از تجربیات آن درس‌های آموزنده برای بنیان نهادن روابط و مناسبات یکسر متفاوت و متعالی‌تر فراگیرند و به جای آن که در پی برتری-های قومی و ملی‌گرایی افراطی و طرد یکدیگر باشند، برجسته‌های اومانیستی تکیه‌ی کنند. آنچه که اهمیت دارد، پذیرش موجودیت فعلی یکدیگر با حقوق، مزایا و تعهدات برابر است. باید در پی بررسی این موضوع بود که؛ عقاید، افکار، سنن، مذاهب، آداب و رسوم و حتی روابط حقوقی و بطور کلی شیوه-های زندگی گذشته‌های بسیار کهن اجداد ما تا چه حدی در زندگی امروز ما هنوز حیات دارد.

در هر حال حضور عنصر سیاسی در فرآیند یک زبان مسلم است، فرآیندی که دامنه‌ی آن از تصحیح و استاندارد کردن ادبیات و زبان‌های موجود تا ایجاد چنین زبان‌های از درون گویش‌های متداخل گسترش داشته است. برخلاف آن‌چه که غالباً ادعا می‌شود، زبان مبنای آگاهی ملی نیست، بلکه این رابطه بر عکس است. زبان ملی یک مصنوع سیاسی است. عامل مهم در این فرآیند این بود که، برای اولین بار، زبان تکلم و تفکر مردم یک سرزمین معین، همان زبانی شد که طبقه‌ی حاکم (نظام سلطه)، متفکران، و روحانیون با آن می‌نوشتند. این واقعیت بر مفهوم تشکیل جامعه‌ای که در آن، اعضا به راحتی از طریق توانایی خود در برقراری ارتباط میان یکدیگر قابل شناسایی باشند، تأکید داشت.

کسروی در تحلیل زبان و بویژه نقد وی از زبان آذری، به شدت تحت تأثیر عنصر سیاسی زمان خود بوده است. از این جهت هیچ جایگاه تاریخی و ارزش فرهنگی، حقوقی و اجتماعی برای زبان‌های ملل ایران که هر کدامشان دارای ویژگی‌های یک زبان مستقل و جایگاه تاریخی است، قائل نیست. آشکارا خواهان همگون‌سازی یا به اصطلاح معروف آسیمیله کردن زبان و ادبیات ملل ایران زمین است که؛ در عصر حاضر «ژینوساید» فرهنگی تلقی می‌شود. کسروی می‌گوید: «آن‌چه می‌گفته‌ام و می‌خواسته‌ام این بوده که زبان‌های گوناگون که در ایران رانده می‌شود از ترکی، عربی، ارمنی، آسوری و نیم زبان‌های استان‌ها - نظیر گیلانی، مازندرانی، سمنانی، سرخه‌ای، سده‌ی، گُردی، لری، شوشتری، و مانند این‌ها- از میان رود و همگی ایرانیان دارای یک زبان - زبان فارسی - باشند . . . این زبان‌ها همه نیک است. چیزی که هست بودن آن‌ها در ایران مایه‌ی پراکندگی این توده‌ها است. مردمی که در یک کشور می‌زیند و سود و زیان‌شان به هم پیوسته است، جدا در میانه، هرچه کم‌تر بهتر.»

بر خلاف آن‌چه که در گذشته و حال آرزو و امیال افرادی مثل «کسروی» است و با توجه به آن - چه که حداقل در یک قرن گذشته ملل ایران و حتی ملل جهان تجربه کرده‌اند، مردمی که هم‌اکنون تحت حاکمیت واحدهای سیاسی در چارچوب دولت - ملت و یا دولت - مذهب‌های فعلی به سر می‌برند، هرگز با معیارهایی هم‌چون زبان واحد، قومیت واحد یا مذهب واحد تطبیق نکرده و نمی‌کند. در عین حال، همگون‌سازی که در بسیار از کشورها و از جمله در ایران وجود دارد، بیش از آن‌که وجود داشته باشد، بوجد آمده است؛ بیش از آن‌که یکی بوده باشد، یکی شده است. این فرآیند حاصل برنامه‌ریزی سیاسی - فرهنگی اجباری دولت‌ها بوده است. دولت با به حاشیه راندن و یا انکار زبان و ادبیات ملل تحت سلطه، حافظ یک فرهنگ و یک سیستم آموزش و پرورش بوده است که به ضرورت کارش یک‌سان سازی بوده است. همان‌گونه که کسروی هم تأکید کرده است، هرچند هدف دولت از یک‌سان سازی زبان و فرهنگ، گسترش حس میهن دوستی به منظور دستیابی به اهداف خود بوده است، اما تجربه‌ی کشورهای منطقه و به طور اخص ایران نشان می‌دهد که، دولت ضمن این‌که در این کار موفق نبوده بلکه با به حاشیه راندن و انکار زبان و فرهنگ ملل دیگر، بر مشکلات و تنگناها به

مراتب افزوده است. لذا، برخلاف نظر کسروی؛ وجود فی‌نفسه‌ی تنوع زبانی در ایران مایه‌ی پراکندگی نیست بلکه تلاش برای اضمحلال آن زبان‌ها، مایه‌ی تفرقه و جدایی شده است.

ستم‌گری ملی از ویژگی‌های ناسیونالیسم بورژوازی است. هرگونه حمایت از امتیازات بورژوازی خودی ناگزیر موجب حس بی‌اعتمادی توده‌ی تهیدست ملل زیر سلطه و تضعیف همبستگی آنان با اهالی ملت حکم‌فرما و موجب از هم‌گسیختن رشته‌های اتحاد آنان باهم خواهد شد.

چرا دولت‌های مستبد و دیکتاتور و اصولاً ناسیونالیسم حاکم (بورژوازی فارس) مخالف حقوق ملل ایران است؟ این پرسش استراتژیکی بوده و هست که کسروی و کسانی که هم اکنون مثل او فکر می‌کنند یا متوجه آن نبوده و نیستند و یا منافع‌شان ایجاب نمی‌کرد به پردازند.

منابع موجود در سرزمین ملل ایران و هم‌چنین ارزش افزوده‌ی اجتماعی ناشی از کار و بازار مصرف آنان (ملل تحت سلطه) بارورترین سرچشمه‌ی ثروت بورژوازی فارس و در دهه‌های اخیر سرچشمه‌ی غارت و چپاول رژیم مذهبی است. بنا براین آزادی ملل ایران ورشکستگی اقتصادی و در نتیجه سیاسی برای چنین غارت‌گرانی است. ملل ایران در سیستم‌های فاسد به ظاهر در صمیمانه‌ترین روابط با یکدیگر قرار دارند. برخورد با خواست و مطالبات ملت‌گرد و سایر ملل مانند اعراب خوزستان و بلوچ‌ها نشان داد که؛ آنان (ملل) در خصمانه‌ترین روابط و در تناسب عکس یکدیگر قرار دارند. ناسیونالیسم فارس و موقعیت و جایگاه نامناسب ملل، دو قطب مخالف یک کل‌اند. ناسیونالیسم فارس برای حفظ برتری و امتیازات خود، ناچار است هم خود و هم ملل تحت سلطه را حفظ کند. این همان روابط متفرعن است.

اما برعکس؛ ملل تحت سلطه ناچار است خود و قطب مخالف خود را، یعنی ناسیونالیسم فارس که آنان را غارت و هستی نابرابر آنان را تثبیت و پایدار می‌سازد، آزاد کند. پس آزادی ملل تحت سلطه آزادی ملت فارس هم هست. این کار مستلزم وحدت مبارزه‌ی همه‌ی ملل و با تأکید جنبش کارگری ملت فارس و سایر جنبش‌های آن نظیر جنبش دانشجویان، روشفکران، زنان و... علیه استبداد است.

همه‌ی این سفسطه‌ها یا مغالطه‌ها، از سوی کسروی‌ها، در گذشته و حال، در بهترین حالت، چاپلوسی و خوش خدمتی به بورژوازی حاکم فارس و برای لوٹ کردن مبارزات مردم آذربایجان و انکار حقوق ملل است. کسروی به جای تلاش برای پاک کردن گنداب ارتجاع سلطنتی زمان خود به زبان و ادبیات ملت خود تاخته است. در هر صورت تغییر هویت قومی، که زبان یکی از نماد آن است؛ اهانت به پدران و مادرانی است که؛ از آنان متولد شده‌ایم.

فرد، حزب و یا دولتی وقتی در برابر؛ تأمین آموزش ابتدایی همگانی برابر به زبان مادری و رسمی توسط دولت، آموزش اجباری همگانی شانه خالی می‌کند؛ فرد، حزب و یا دولتی به تمام معنا فاشیست و ارتجاعی است.

خروج نظام آموزشی از روش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی خودسرانه و خودکامه، به نحوی که همه‌ی ملل ایران در کنار زبان مشترک، با زبان مادری خود آموزش ببینند، ضرورت حیاتی دارد. درست با توجه به این شرایط است که؛ جهت تغییر فرهنگ جامعه بر مبنای دگرگونی- های مادی، نظام آموزشی انقلابی- دموکراتیک به زبان مادری برای هر یک از ملل، ضرورت خود را نشان می‌دهد. نظام آموزشی مساوات‌طلب دموکراتیک که؛ از سلطه‌ی مذهب، شوونیسم ملی و نهاد دولت آزاد شده باشد.

واقعیت امر این است که آنچه بنام نظام تعلیم و تربیت مطرح است، تاکنون یا در ساختارهای طبقاتی و یا ایدئولوژیکی اجرا شده که به همین خاطر نتوانسته به شکوفایی انسانیت به معنای واقعی خود منتهی شود. همیشه نوعی انحراف و تحریف را در نظام تعلیم و تربیت بوجود آورده‌اند. در دنیا شاهد سیر قهقرائی نسبی آموزش عمومی هستیم. هنوز نه توانسته‌ایم نهاد تعلیم و تربیت مستقل از دولت را ایجاد کنیم. شرط موفقیت نهاد آموزشی در هر جامعه‌ای، محروم ساختن حوزه‌ی مذهب و دولت به طور یک‌سان از هرگونه نفوذی در آموزش است. شرط دیگر موفقیت در هر نظام تعلیم و تربیتی، آموزش برای همه و بدون استثناء به زبان مادری است، نه زبان «غیر» خود. در واقع وضعیت فلاکت‌بار و غیر انسانی، که مردم گُرد و مردم آذری در آن قرار دارند، و وادار کردن به زور فرزندان‌شان، یعنی بی‌دفاع‌ترین انسان‌ها، به آموزش به زبان غیر مادری خود، که در حقیقت این موضوع مشکل ملل دیگر نظیر، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و عرب‌ها در ایران نیز هست، دیگر قابل اغماض نیست؛ و مغایر با معیارهای دموکراتیک و مبانی حقوق بشر است.

آموزش و پرورش یا به عبارت دیگر نظام تعلیم و تربیت در پیشرفت هر کشور و جامعه‌ای چه تأثیری دارد؟ پیشرفت در یک کل ارگانیک عبارت است از: پیشرفت اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیکی- علمی، فن‌آوری، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، تحول حقوقی، قضایی، نظری و فلسفی، هنری، معماری، رعایت حقوق قومیت‌ها بر اساس مبانی حقوق بشر، حق شهروندی، رعایت آزادی‌های سیاسی و مدنی، تساهل در برابر عقاید مختلف و سرانجام، برقراری روابط سالم در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و سرانجام ایجاد جامعه انقلابی- دموکراتیک. منظور از جامعه انقلابی، جامعه تحول‌طلب و دگرگون‌ساز، قانونمند، صلح‌طلب، آزادی‌خواه، مساوات‌طلب، متکثر؛ براساس و یا حداقل نزدیک به سطح پیشرفت عمومی فعلی بشریت است. نه سرستیز داشتن با دیگران و بازگشت به آداب و رسوم گذشته بنام انقلاب، مانند آن‌چه که در نزدیک به چهار دهه‌ی گذشته تجربه کرده‌ایم. چنین جامعه‌ای در واقع محصول انسان‌های آگاه و دانا خواهد بود، یعنی؛ جامعه انقلابی- دموکراتیک را، انسان‌های انقلابی- دموکراتیک بوجود خواهند آورد. آگاهی و دانای نیز اکتسابی است. نظام تعلیم و تربیت هم موجد آگاهی و معرفت انسانی است.

. جامعه‌ای که دارای آموزش، فرهنگ و معلمین واقعی و متخصص نیست محکوم به فناست و هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند جامعه‌ای را که فاقد فرهنگ و دانش عمومی است

قرن‌ها نگاه دارد. فرهنگ و تمدن گنجینه‌ی عظیمی است از هنر، اندیشه و اخلاق، که با گذشت زمان گردآوری شده و چنان‌چه از نسلی به نسل دیگر انتقال نیابد، از میان خواهد رفت. از این طریق با انکار تاریخ و فرهنگ و زبان کُردی، آذری و سایر ملل ایران، تلاش کرده‌اند، ارتباط نسل فعلی ملل را با نسل‌های گذشته‌ی خود قطع کنند.

به هر حال، نگرش کسروی به زبان آذری موجب مسرت و شادمانی بورژوازی شوونیسم فارس شده که هنوز هم با پای‌کوبی به آن استناد می‌کنند. به نحوی که در ابتدایی کتاب «آذری- یا زبان باستان آذربایجان» این جملات را در تمجید آن نوشته‌اند؛ «این کتاب که به دست شما می‌رسد اگر نیک بیندیشید به اندازه‌ی یک آذربایجان بها دارد. این کتاب به بیگانه‌پرستانی که می‌خواهند برای آذربایجان و آذربایجانی ملیت جدا، زبان جدا، تاریخ جدا بسازند با دلیل‌های دانشمندانه و گواه‌هایی استوار پاسخ دندان‌شکنی داده و مشت سختی بر دهان دروغگوی آنان می‌زند. این کتاب نشان می‌دهد ملیت آذربایجانی ایرانی و زبان‌اش فارسی (آذری) است و ..».

کسانی که حاضرند به هر دلیل و توجیهی که باشد، زبان، فرهنگ و ادبیات خودی را در پای‌زبان سلطه‌ی حاکم بر ملل ایران قربانی کنند، لازم است بدانند که؛ آسیمیلیسیون یا هم‌گون‌سازی- که خود با انکار زبان و ادبیات خودی به عامل اجرایی آن تبدیل شده‌اند- بیانگر رابطه و عمل یک‌جانبه‌ای است- که انحصارات قدرت و سرمایه‌ی موجود در جامعه، بر روی گروه‌های اتنیک و اجتماعی‌ای که در موقعیت بردگی قرار داده‌اند و جهت فروکاستن این گروه‌ها به وضعیت ضمیمه و دنباله‌ی خویش، بدان متوسل می‌شوند. نتیجه‌ی کار افرادی مانند کسروی و آذری‌زبانان فرهنگستان زبان فارسی، چیزی به جز؛ تأمین برده‌ها جهت سازوکار قدرت و استعمار از طریق کم‌ترین هزینه، نیست.

چرا شاهد مقاومت مؤثر مردم آذربایجان در دفاع از زبان و ادبیات‌شان نیستیم؟ و جایگاه و وضعیت ملل ایران مخصوصاً در کردستان و آذربایجان بیانگر چیست؟ ملت آسیمیله شونده‌ای که مقاومت‌اش درهم شکسته و هویت ذاتی‌اش را از دست داده است، به چنان موقعیتی تنزل داده می‌شود که مناسب‌ترین برده‌ها جهت خدمت به قشر نخبه‌ی حاکم در آن گردآوری شوند. اعضای فرهنگستان زبان فارسی که زبان مادری‌شان غیر از زبان حاکم (فارسی) است، از هر ملیتی که باشند فرق نمی‌کند، کار ویژه‌ای که بر عهده دارند، شباهت یافتن مطلق به ارباب‌شان، نشان دادن همه‌ی نوع تلاشی در راه مبدل شدن به ضمیمه و دنباله‌ی وی جهت اثبات صداقتِ خویش، و بدین ترتیب دست و پا کردن جایگاهی برای خود در نظام. بدون توجه به وضعیت دیگران، علی‌الخصوص توده‌های اتنیک خودی. جز این، راه و چاره‌ی دیگری ندارند. برای آن‌که به توانند زندگی کنند، تنها یک گزینه پیش پای‌شان قرار داده می‌شود؛ هرچه زودتر هویتی اجتماعی خویش را ترک گویند و خود را به بهترین شکل با فرهنگ اربابان‌شان وفق دهند. فرد و یا جامعه‌ای که دچار آسیمیلیسیون گشته است، از شبه انسان‌هایی بی‌وجدان، بی‌اخلاق و فاقد ذهنیت تشکیل شده که مطیع‌ترین و پرکارترین انسان‌ها

هستند و در نوکری کردن به رقابت می‌پردازند. هیچ نوع تصمیم و عملی که که اینان به طور آزادانه اتخاذ کرده و انجام داده باشند، وجود ندارد. وادارش کرده‌اند که به تمامی ارزش‌های هویت اجتماعی خیانت نمایند و تنها و تنها به فکر سیر کردن شکم خوداند. سلطه‌ی حاکم جهت تحمیل این بی-هویت بر ملل تحت سلطه‌ی ایران، از دو اسلحه بهره می‌برد؛ اول مانند برخورد با کردستان و بلوچستان، از طریق زور و خشونت فیزیکی عربان، دوم از طریق گسترش فقر و تهیدستی و بی‌کاری مانند برخورد با مردم آذربایجان هم در زمان رژیم سلطنتی و هم در تحت سلطه‌ی رژیم مذهبی. بی-دلیل نیست شاهد گسترده‌ترین مهاجرت مردم آذربایجان به تهران و سایر کلان‌شهرهای ایران هستیم. این دو روش هم‌زمان در کشور ترکیه بر علیه مردم گرد اعمال می‌شود.

سعی دارند از طریق این قوانین آهنین، ساختاری و ذهنی؛ هیچ شخص علاقه‌مند به مقولات مرتبط با فرهنگی آسیمیله شونده، هیچ نوع امکان حیاتی در جامعه‌ی رسمی نیابد، تمامی راه‌های پیشرفت فرهنگی ساختاری و ذهنی، مسدود گردانیده می‌شود. تمامی درهای دولت به روی شخص، گروه و مؤسساتی که با فرهنگ آسیمیله‌شونده ارتباط برقرار نموده و برای تداوم حیات این فرهنگ فعالیت می‌کنند، بسته می‌شود و جهت اخراج‌شان از جامعه‌ی غیر دولتی نیز از طریق روش‌های پنهان یا آشکار، نرم و یا سخت همه نوع تدابیر اتخاذ می‌گردد. اثبات این موضوع چندان دشوار نیست. هر فردی گردد، آذری و یا بلوچ در شهر و محیط زندگی خود و تقریباً به طور مستمر با این اقدامات مواجه است.

فاکت ایران تحت سلطه‌ی رژیم مذهبی نشان می‌دهد که؛ نظام آموزشی نهاد عمده‌ای است که از طریق آن خشونت نمادین در مورد انسان‌ها اعمال می‌شود. زبان، معانی و نظام نمادین افراد در رأس قدرت، بر بقیه‌ی انسان‌ها اعمال می‌شود. این نوع خشونت جایگاه افراد در رأس قدرت را تحکیم می‌بخشد و عمل کرده‌های واقعی آن‌ها را از چشم بقیه‌ی مردم پنهان می‌سازد. بوردیو، نظام آموزشی را در باز تولید قدرت موجود و روابط طبقاتی بسیار دخیل می‌داند.

۲- فلسفه علمی زبان

زبان در دایره‌ی علم و فلسفه قرار دارد. از لحاظ علمی، دارای رابطه‌ی ارگانیک است که مانند سایر ارگانیک‌های طبیعی متولد می‌شود، رشد و نمو می‌کند، گسترش می‌یابد و فراگیر می‌شود. گاهی هم در شرایطی قرار می‌گیرد که بیمار می‌شود رو به افول می‌رود و در نهایت می‌میرد. از دو جهت هم در حوزه‌ی فلسفه قرار می‌گیرد؛ اول بعنوان موضوع فلسفه، دوم بعنوان فن و روش تحلیل فلسفه. به استناد «تأویل دوگانه» آنتونی گیدنز؛ هم کنشگران اجتماعی و هم جامعه‌شناسان از زبان استفاده می‌کنند. کنشگران برای توضیح کارهای‌شان از زبان استفاده می‌کنند و جامعه‌شناسان نیز از زبان برای نبیین کنش‌های کنشگران اجتماعی سود می‌برند. پس، ما باید به رابطه‌ی میان زبان مردم عادی و زبان علمی توجه داشته باشیم.

از طرف دیگر زبان دارای ارزش‌هایی اقتصادی و سیاسی نیز می‌باشد. در اقتصاد به تسهیل روابط اقتصادی بین اقوام و ملل کمک می‌کند و در سیاست محور اصلی دولت-ملت است. زبان در تشکیل دولت ملی دارای نقش اساسی است. یکی از مشخصه‌های ملت، درکنار جغرافیا، بازار و فرهنگ مشترک زبان مشترک است. اگر ارزش‌های فرهنگی، هنری، ادبی، اجتماعی و... بر آن بیفزاییم، ملاحظه می‌شود که زبان تمام عرصه‌های حیاتی بشر را در بر می‌گیرد.

از لحاظ تاریخی نیز، بسیاری از باورها و اندیشه‌های ما درباره‌ی جهان، از طریق فراگیری اجتماعی انتقال می‌یابند، حتی اگر این باورها و اندیشه‌ها به ظاهر فایده‌ای فوری برای فرد نداشته باشند. توانایی یادگیری سریع و انتقال دانش انسان، تا حد زیادی به توانایی ما در استفاده از زبان بستگی دارد. استعداد یادگیری زبان در نوع انسان، بی‌گمان فرآورده‌ی تصادفی رشد یک مغز بزرگ پیش از تحول زبان است. همین که تحول مغز ما (انسان) از آستانه‌ی معینی فراتر رفت، راه تکاملی انسان دگرگون شد.

فرهنگ از طریق یک نظام ارتباطی نمادین که زبان‌اش می‌خوانیم، انتقال می‌یابد. فرهنگ علاوه بر رفتارهای فردی و اجتماعی بلکه شیوه‌های اندیشیدن را نیز در برمی‌گیرد. ما در خلال آموزش فرهنگی مان یاد می‌گیریم که چه معنا‌های را باید به رویدادهای جهان‌مان و به ویژه به رفتارهای دیگران نسبت دهیم تا آن‌که به توانیم این رویدادها را درک کنیم و بدانیم چه واکنشی را باید در برابر آن‌ها داشته باشیم. معنای کنش‌های خاص می‌تواند در زمینه‌های فرهنگی متفاوت تفسیرهای متفاوتی را به پذیرد. نمادهای معنی‌دار در روابط اجتماعی انسان می‌تواند به یک صورت زبانی تجلی پیدا کنند. همین گنجایش ایجاد، ذخیره کردن و کاربرد زبان است که نوع بشر را از حیوانات دیگر متمایز می‌سازد. زبان نه تنها ما را قادر به واکنش در برابر نمادهای جسمانی می‌سازد، بلکه این توانایی را نیز در ما ایجاد می‌کند که در برابر واژه‌ها نیز واکنش نشان دهیم. مثلاً واژه‌ی اسب همان واکنشی را در انسان بر می‌انگیزد که حضور واقعی و فیزیکی آن.

برخورداری از زبان، تفاوت کیفی و سترک میان ذهن انسان و ذهن جانوران پست‌تر را توجیه می‌کند. در واقع وجود زبان که خود یک نوع محصول اجتماعی است، در تحلیل نهایی به وجود

آورنده‌ی ذهن است. ذهن را می‌توان به عنوان گفتگوی داخلی انسان با خودش از طریق نمادهای معنی‌دار، تعریف کرد. انسان‌ها نمادها و معانی را طی کنش متقابل اجتماعی فرا می‌گیرند. در حالی که آدم‌ها در برابر نشانه‌ها بدون تفکر واکنش نشان می‌دهند. واژه‌ها، مصنوعات مادی و کنش‌های جسمانی همگی می‌توانند نماد باشند. آدم‌ها غالباً نمادها را برای بیان چیزی درباره‌ی خودشان به کار می‌برند. مثلاً کسانی که آخرین مدل ماشین‌ها را سوار می‌شوند می‌خواهند سبک معینی از زندگی را برای دیگران بیان کنند. نظریه پردازان کنش متقابل نمادین زبان را نظام گسترده‌ای از نمادها می‌دانند. واژه‌ها نماداند، چون که به جای چیزهای دیگر به کار برده می‌شوند. واژه‌ها همه‌ی نمادهای دیگر را امکان‌پذیر می‌سازند. اعمال، اشیاء و چیزهای دیگر تنها برای آن وجود و معنا دارند که می‌توان آن‌ها را از طریق کاربرد واژه توصیف کرد.

نمادها از این جهت تعیین کننده هستند که به انسان‌ها اجازه می‌دهند تا به شیوه‌هایی انسانی عمل کنند. از دیدگاه چارون؛ انسان‌ها به خاطر وجود نمادها؛ «در برابر واقعیتی که خودش را نشان می‌دهد انفعالی واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه جهانی را که در آن عمل می‌کنند، فعالانه ایجاد و باز ایجاد می‌کنند» نمادها به طور عام و زبان به طور خاص، فزون بر این فایده‌ی کلی، چندین کارکرد خاص دیگر برای کنشگر دارند.

نمادها انسان‌ها را قادر می‌سازند که از طریق نامگذاری، طبقه‌بندی و یادآوری چیزهایی را که در جهان با آن‌ها روبرو می‌شوند، با جهان مادی و اجتماعی برخورد کنند. بدین شیوه انسان‌ها می‌توانند جهانی را که در غیر این صورت آشفته‌بازاری خواهد بود، سروسامان دهند. زبان به انسان‌ها اجازه می‌دهد تا به گونه‌ای بسیار کارآمدتر از آنچه که می‌توان با انواع نمادهای دیگر، مانند نقش‌های مصور، عمل کرد، پدیده‌هایی گوناگون را نامگذاری، طبقه‌بندی و یادآوری کنند. نمادها توانایی انسان را برای درک محیط بهبود می‌بخشند و از این طریق انسان می‌تواند در مورد برخی از اجزایی محیط بیشتر از اجزای دیگر هوشیاری داشته باشد. هم‌چنین نمادها توانایی اندیشیدن را بهبود می‌بخشند که زبان این توانایی را بسیار گسترش می‌دهد. از این دیدگاه تفکر را می‌توان به عنوان کنش متقابل نمادین انسان با خود خویش، در نظر گرفت.

زبان یک میانجی اساسی است که از طریق آن، فرهنگ از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌یابد. تا حد زیادی می‌توان گفت که توانایی سخن گفتن، راه تکامل جسمانی نوع ما را مشخص ساخته است. تفاوت کالبد شناختی مهم میان انسان‌های کنونی و نیاکان دو و نیم میلیون سال پیش ما، تفاوت در حجم مغز است. بدون تردید می‌توان گفت که تکمیل زبان در رشد مغز انسان تا ابعاد کنونی، نقش داشته است. اندیشمندان انسان‌شناسی، زبان‌شناختی را به سه شاخه تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از؛ زبان‌شناسی توصیفی، که به بررسی منظم شیوه‌ی ساخت و کاربرد زبان می‌پردازد. زبان‌شناسی تاریخی عبارت است از؛ بررسی خاستگاه عمومی زبان و تکامل زبان‌هایی که امروزه به کار می‌روند و زبان‌شناسی اجتماعی که به بررسی پیوند میان زبان و روابط اجتماعی می‌پردازد. براین اساس، به راحتی می‌توان تشخیص داد که از طریق زبان می‌توان سطح تکامل ملتی را تشخیص داد.

فرهنگ از طریق یک نظام ارتباطی نمادین که زبان‌اش می‌خوانیم، انتقال می‌یابد. زبان انسان از انعطاف‌پذیری و گنجایش تقریباً بی‌پایانی برای ایجاد معانی تازه برخوردار است. پس روشن است که دانش فرهنگی نه تنها از طریق زبان انتقال می‌یابد، بلکه به صورت عرف مشترکی در می‌آید و به سان بخشی از «شیوه‌ی درست عمل کرد» به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد.

دول و یا نهادهای که آگاهانه یا ناآگاهانه شرایطی فراهم می‌کنند که به مرگ زبان‌ها منتهی می‌شود، به این معناست که عرصه‌های حیاتی بشر را محدود و یا به عبارت دیگر یکنواخت می‌کنند که بزرگ‌ترین فاجعه برای بشریت است. لذا بحث از زبان به صورت گذرا و اجمالی، که ما به لحاظ اهمیت و محدودیت کار ناچار از آن‌ایم، کار چندان آسانی نیست. پرسش‌های گوناگونی در مورد زبان مطرح است از جمله؛ خاستگاه زبان چیست یا به عبارت دیگر زبان ملل و اقوام از لحاظ تاریخی چگونه شکل گرفته است؟ اگر بشریت از یک خاستگاه برخاسته، چرا زبانی مشترک نداشته است؟ علت تنوع و تعدد زبان چیست؟ رشد یا مرگ یک زبان به چه عواملی بستگی دارد؟ و پرسش‌های زیاد دیگری.

شاخص‌ترین ویژگی نوع بشر، زبان است. بدون زبان، فرهنگ امکان‌پذیر نیست. زبان به ما اجازه می‌دهد تا از هوش، گنجایش‌های عاطفی و حتی تجهیزات جسمانی (اندام‌ها) بیشترین استفاده را به بریم نوع ما (بشر) نمی‌توانسته است خود را با سختی‌های مسافرت به دورترین نقاط جهان تطبیق دهد. توانایی برقراری ارتباط از طریق زبان، همه‌ی جنبه‌های فرهنگ از خویشاوندی، سیاست، مذهب و زندگی خانوادگی گرفته تا علم و تکنولوژی، را تحت تأثیر خود دارد. زبان است که ما را قادر می‌سازد که فعالیت‌ی آدم‌های گوناگون را در جهت دستیابی به هدف‌های دلخواه هماهنگ سازیم و به ما این امکان را می‌دهد دانش انباشته‌مان را مدون کرده و تحت نظام در بیاوریم. زبان این توانایی را به ما می‌دهد تا از طریق آموزش دادن فرزندان‌مان، فرهنگ را از نسلی به نسل بعد انتقال دهیم.

کابرد زبان برای تحول فرهنگ بشری بی‌گمان نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. گروه‌های که اعضایش می‌توانستند با یکدیگر سخن گویند، موفقیت‌آمیزتر شکار می‌کردند، بیشتر گردآوری می‌کردند، ابزارهای پیچیده‌تری می‌ساختند، سرپناه‌های محکم‌تری می‌ساختند، جایگاه‌های مناسب‌تری برای کانون زندگی‌شان پیدا می‌کردند و اختلاف‌شان را بدون کوبیدن به سر و کله‌ی هم از میان بر می‌داشتند. تقارن رشد زبان و فرهنگ، به نوبه‌ی خود فشارهای گزینش نیرومندتری را در جهت مغزهای پیچیده‌تر به بار آورد، که خود این امر رشد هرچه بیشتر زبان و فرهنگ را امکان‌پذیر ساخت. به عبارت دیگر، یک چرخه‌ی پس‌خوراندی را برانگیخت و تقویت می‌کرد.

بررسی زبان، انسان‌شناسان را قادر می‌سازد تا درباره‌ی فرهنگ یک قوم، شیوه‌های اندیشیدن و جهان‌بینی آن، دانش بیشتری به دست آورند. زبان ابزاری بنیادی برای فهم رفتار بشری است و با آن می‌توان دریافت که انسان‌ها رویدادهای محیط زندگی‌شان را چگونه می‌نگرند و آن‌ها را چگونه توصیف و تحلیل می‌کنند. اما یک چنین بررسی به قدری دانش درباره‌ی ساختار زبان نیاز دارد و باید دانست که این ساختار از یک زبان به زبان دیگر تفاوت می‌پذیرد. عناصر سازنده‌ی زبان آواها و نیز چگونگی ترکیب این آواها به صورت واژه‌ها و ترکیب این واژه‌ها به صورت جملات یا گفتارها. آواها،

واژه‌ها و جملات، عناصر ساختار صوری هر زبانی را تشکیل می‌دهند که زبان‌شناسان آن را دستور زبان می‌نامند.

تفاوت‌ها در زبان تنها به واژگان زبان‌ها ارتباط ندارد و هر زبانی مجموعه‌ی بی‌همتایی از آواها را در اختیار دارد. از این گشته هر زبانی واژه‌هایی دارد که زبان‌های دیگر برگردان دقیق آن را ندارند. هر زبانی دستور ویژه‌ای را داراست. قواعد به نظم کشیدن درست واژه‌ها، در دو زبان متفاوت با یکدیگر تفاوت چشم‌گیری دارند. برای فهم یک زبان نخست باید قواعد آن را درک، یعنی باید دانست که هر زبانی چه آوایی دارد و به چه شیوه‌ای آواهای آن به واژه‌ها و واژه‌هایش به عبارت معنی‌دار سازمان می‌گیرند.

ساختار هر زبانی با بررسی سه بعد اساسی آن توصیف می‌شود که عبارت‌اند از؛ آواشناسی یا نظام آوایی، صرف یا نظام ترکیب واحدهای گفتاری به صورت واژه‌های معنی‌دار و نحو یا تنظیم واژه‌ها به عبارات معنی‌دار. پس زبان بر حسب قواعدی توصیف‌پذیر است که گویندگان هر زبانی از بیشتر این قواعد ناآگاهانه پیروی می‌کنند؛ همین قواعد است که سه عنصر بالا را به انسجام می‌کشد. بیشتر زبان‌شناسان «دستور زبان» را برای توصیف ترکیب‌های این سه بعد زبان به کار می‌برند. بررسی «دستور زبان» کار اساتید زبان‌شناسی است.

در چارچوب محدودی باید از بعد فرهنگی سخن گفت. بعد فرهنگی عمدتاً با وضعیت ذهنیتی در ارتباط است. زبان به سبب این‌که از کهن‌ترین ابزارهای اجتماعی شدن است و به قول عبدالله اوجالان: به اندازه‌ی سنگ‌های تراش خورده و صیقلی که یکی از نخستین ابزارهای اجتماعی شدن می‌باشد، ایفای نقش نموده است. به عبارت صحیح‌تر پیشرفت زبانی با پیشرفت ابزاری در ارتباط است و تأثیر ژرف و فراوانی بر همدیگر می‌نهند. نظم زبان نمادین، مهم‌ترین دلیل ظهور نوع هموساپینس (انسان اندیشیده) می‌باشد. انسانیت از طریق این نظم زبانی، نیروی اندیشه‌ای را پیش‌برد بخشیده، سپس این امر نیز راه‌گشایی رویدادهای انقلابی پیایی گشته است. مرکز مادر این انقلاب‌هایی که طی آن‌ها نوع انسان جهش اجتماعی صورت داد، سلسله کوه‌های زاگرس - توروس می‌باشد که به اقتضای موقعیت جغرافیایی‌اش از هر نظر جهت جهش مذکور مناسب است.

عبدالله اوجالان در آثار خود در زندان تک سلولی امرالی یا به عبارت روشن‌تر «گوانتانامو»ی ترکیه، نشا داده است که؛ پدران و مادران کردها گروه اصلی ساکن این سلسله کوه‌ها بودند. زبان و فرهنگ آریایی که قدیمی‌ترین گروه زبانی‌ای است که تشکیل داده‌اند، هم در انقلاب نئولیتیک و هم در توسعه‌ی مرحله‌ی شهر - تمدن نقشی اساسی ایفا نمود. می‌توان قدمت تمامی رویدادهایی که از این دست بودند را تقریباً تا بیست هزار سال قبل تخمین زد. بنابراین می‌توان ردپایی مراحل نئولیتیک و تمدن را در جهان ذهنیتی کردها خواند. خاستگاه پدیده‌ی پیشرفته‌ای که بعدها گروه زبانی و فرهنگی هند و اروپایی نامیده می‌شد نیز همین پیشینه‌ی تاریخی است. آنانی که در این گروه زبانی و فرهنگی جای می‌گیرند، همیشه دو گروه زبانی و فرهنگی متفاوتی در برابر خویش دیدند؛ در مقایسه با گروه‌های جنوبی سامی که ارتباط تنگاتنگی با ریشه‌های آفریقایی داشتند (فرهنگ حوزه‌ی گرمسیر

و بیابان) و گروه‌های شمالی اورال - آلتایی با خاستگاهی از دامنه‌های سیبری (فرهنگ حوزه‌ی سرد سیری و توندر) یا زمین‌های همیشه یخ زده و فاقد درخت) وضعیت گروه‌هایی که در مناطق میانی جای می‌گرفتند دارای بیشترین مزیت بود. مزیت جغرافیایی، نقش تعیین کننده در توسعه ایفا نمود. به همین جهت گروه‌های مناطق میانی از نظر تاریخی، مهر خویش را بر امور تحقق یافته‌ی عظیمی زدند که مشاهده شده‌اند. به همین دلیل نقش آفرینی سرآمد آن‌ها در توسعه‌ی فرهنگی مادی و معنوی، نکته‌ای قابل فهم می‌باشد.

فرهنگ گُردی، در سراسر تاریخ در امر توسعه‌ی فرهنگ رودخانه‌ی مادر دارای نقش پیشتاز بوده و از این فرهنگ تأثیر پذیرفته است. اما چون همیشه در حوزه‌ی درگیری‌ها تاریخ تمدن به سر برده، بنابراین تنها با واپس کشیدن به بلندی‌ها و قله کوهستان‌ها قادر به حفظ موجودیت خویش گشته است. گُردها داشتن عنوان «کهن‌ترین خلق» را مدیون همین زندگی کوهستانی هستند. نتیجه‌ی منفی‌اش نیز این بوده که در بدنه‌ی خویش چندان به فرهنگ شهری جای نداده است. بنابراین فرهنگ سنتی قبیله‌ای و عشیره‌ای گُردها توانسته است موجودیت‌اش را تا روزگار ما حفظ نماید.

ما به جنبه‌های دیگری از زبان می‌پردازیم.

۳ - کاربرد زبان به عنوان ابزار فریب

در کشورهای اشغال‌گر کردستان سیاست غالب همیشه گرایش به حاشیه راندن کرده‌ها بوده است که نه تنها سبب محرومیت آنان از دریافت سهم عادلانه‌ی خود از قدرت و مزایای مادی گردیده و آنان را از هرگونه مشارکت در قدرت سیاسی و بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و اقتصادی محروم ساخته بلکه حرمت و احترام درخور و مناسبی که مقتضای شأن انسان در هر جای است، از آنان (مردم کرد) دریغ داشته‌اند. تصحیح این اشتباهات علاوه بر این که مستلزم بازگرداندن سهم مناسب و عادلانه‌ای از مزایای اجتماعی و اقتصادی به ملت کرد و نیز تجدید نظر در نظام توزیع قدرت سیاسی و امکانات مادی در جامعه است بلکه مهمتر از آن مستلزم تغییر نحوی نگرش، بینش، ادبیات تکلم و تفکر ملل حاکم بر کردستان است.

زیرا ادبیاتی که بکار می‌بریم نحوی تفکر، بینش یا نگرش هر جامعه، هر دولت و یا هر فردی را تشکیل می‌دهد. کلمات، الفاظ، اصطلاحات و ادبیاتی نظیر راه‌زن، اشرار، اراذل و اوباش، تروریست و... که اشغال‌گران کردستان و نهادها و مؤسسات تبلیغاتی و رسانه‌ای آنان در مورد کردها و جنبش آنان بکار می‌برند، بیان‌گر بینش و تفکر آنان بطور کلی در مورد سرزمین کردستان و مردم آن است. این واژه‌ها در بدترین حالت واژه‌های هستند که بدون تمایز برای لوٹ کردن مبارزات رهای‌بخش ملت کرد بکار می‌روند. بدون تصحیح کلام و گفتار، تصحیح افکار و اندیشه‌ها و به تبع آن اصلاح و تغییر اعمال و رفتار ممکن نخواهد بود. بنابراین هر فرد کردی که شاهد چنین ادبیات سخیف از سوی دولت‌های اشغال‌گر کردستان است، نباید تصور کند که موضوع به این سادگی‌هاست و بدون تحقیق و بررسی از کنار آن بگذرد.

بررسی کاربرد زبان، بررسی ساخت همان جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. فلسفه‌ی زبان عبارت از خودآگاه شدن در این باره است که واژه‌ها را چگونه بکار می‌بریم، و این که واژه‌ها چه معنای دارند، و درباره‌ی صورت‌های از زندگی که این الفاظ جزء آن‌ها هستند. اگر گفتار به این صورت‌ها وجود داشته باشد، پس این صور زندگی هم وجود دارند و باید آنها را فهمید. فهم هر مفهوم مساوی است با فهم خاصیت‌های منطقی آن.

ما دائماً در معرض بمباران محرک‌های لفظی و غیر لفظی هستیم و طوری شرطی شده‌ایم که در برابر این محرک‌ها بعضی واکنش‌های لفظی بروز می‌دهیم. لذا در فلسفه‌ی زبان این پرسش بنیادی مطرح است که؛ زبان چگونه با واقعیت مرتبط می‌شود؟ بررسی زبان بعنوان شکلی از رفتار انسانی و شکلی از زندگی است.

در خاورمیانه نه تنها کردها بلکه گروه‌ها، اقوام، ملل، نژادها، رنگ‌ها، مذاهب، زبان و... دیگر هم در جوامع مختلف از جمله جوامع حاکم بر کردستان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده‌اند. درست نظیر وضعیت کردها؛ این به حاشیه راندن انسان‌ها، نه تنها آنان را نیز از دستیابی به سهم عادلانه‌ای

از قدرت و ثروت محروم می‌کند، حرمت و احترام مناسب را نیز که لازمه‌ی عزت و منزلت انسان است از آنان دریغ می‌دارند. برای جبران این‌گونه اشتباهات، در درجه‌ی اول شیوه‌ی سخن گفتن و اندیشیدن خود را باید تغییر داد و جایگاه شایسته‌ی چنین افرادی را در جامعه به خودشان باز گرداند. زبان مورد استفاده‌ی ما شیوه‌ی تفکر و اعمال ما را شکل می‌دهد. لذا، ممکن نیست بدون اصلاح شیوه و الگوی سخن گفتن خود، اندیشه‌ها و بنابراین، نگرش‌ها و کنش‌های خود را اصلاح کرد. در فصل دوم در مورد زبان بحث خواهد شد.

قبلاً گفته شد که؛ زبان ابزار تشریح فلسفه است، اما در عین حال زبان ابزار فریب مردم از سوی نظام سلطه نیز است. از این جهت در می‌یابیم که؛ اندیشمندان از ورود زبان به تاریخ چون آغاز تاریخ سلطه، و از آغاز تاریخ زبان چون فلسفه‌ی زبان و اگر آغاز ورود زبان را آغاز تاریخ شناخته شده بگیریم، به تعبیر لوکاچ، از تاریخ فلسفه چون فلسفه‌ی تاریخ سخن می‌گوید.

مادر همه‌ی کلیات زبان است. زبان ذاتاً استعاری است. زبان اشیای جدا از هم را ذیل یک مفهوم قرار می‌دهد، و جزئی را به کلی منتقل می‌کند. هیچ تک واژه‌ای، حتی اسم خاص، نیست که بر امری منفرد دلالت کند. یک اسم باید متصف به صفت اشاره یا صفاتی بی‌شمار شود تا باز نمود امری جزئی گردد. با همه‌ی این‌ها، اسامی، چنان‌که هر دستوردانی می‌داند، یا انتزاعی (اسم معنا) هستند یا انضمامی (اسم ذات). انسانیت از نوع اول است و کالا از نوع دوم. نخستین مفهوم ذهنی و دومی مدلول-های عینی می‌جوید و هگل بر خلاف آن عمل می‌کند، اما هیچ یک کلیت را بالکل نفی نمی‌کند، بر عکس، آن را از امری جزئی جقیقی‌تر می‌دانند.

فرانسیس بیکن؛ واژه در زبان را همانند پول که نشان ارزش است، نشان شایع و پذیرفته برای فریب می‌دانست. مضمون هر اثر و سخنی وقتی برای ما ملموس‌تر می‌گردد که در پرتو آن به نحوی نگاه ما به آن چه فراگردمان در وضعیت اکنون و این جایی می‌گذرد جلب گردد. گرآوری واژه‌هایی که گاه در یک دوره‌ی خاص در میان مردم کوی و برزن و یا در حلقه‌ی گروه و جماعتی خاص شایع و زبان زد می‌گردد نیازمند پژوهش گسترده است. ریشه‌های فراگیری این‌گونه واژه‌ها را می‌توان چون شناخت و ریشه‌یابی سرچشمه‌ی سرایت گونه‌ای بیماری بررسی کرد. چه اشخاص یا گروه‌های این واژه‌ها را باب کرده‌اند؟ مدلول (مفاد و معنی) آغازین آن‌ها به نزد آنان چه بوده و مجموعه‌ی این واژه در کل زمینه‌ی کدام نگرش و دیدگاهی را چیده‌اند؟ این واژه‌ها بر اثر نقل دهان به دهان یا، به بیان دیگر، در حیطه‌ی شیوع تا چه حد از مدلول‌های آغازین خود دور افتاده‌اند، در خدمت چه قدرت یا ایدئولوژی‌ای در آمده‌اند و چگونه حتی به زبان سیاست‌مداران دغلباز نیز رخنه کرده‌اند. نه تنها تک واژه‌ها، بلکه گزاره-ها (نگا- گزارده) و نوع دلالت آن-ها همان قدر در خور اهمیت است. اسعاری از این یا آن شاعر، کلمات قصاری از این یا آن نویسنده، فیلسوف و دانشمند، و واژه و گزاره‌های مکرر در جماعتی خاص در برهه‌ای از زمان زبان زدِ روسن‌فکران می‌شود و اگر صدای روشن‌فکری به گوش عامه برسد، زبان زد همگان می‌گردد. نیازهای که به این شیوع دامن می‌زنند و بطور کلی مکانیسم عرصه و تقاضای آن‌ها از چه قرار است؟

گُردها نیک بنگرند؛ مضمون زبان مسئله‌ای است که حداقل در تاریخ در یک قرن گذشته با آن دست به گریبان بوده‌اند. جای تأسف است که؛ روشن‌فکری ملل سلطه‌گر، ضمن این که هیچ‌گاه، در کسوت نقد این زبان فریب و دغلبازی برنیامده بلکه حتی خود نیز با این زبان با ملت‌گرد و مطالبات دموکراتیک جنبش آن روبرو شده است. از پرده براندازی این اندیشه‌ها در زبان دغلبازی فکری که زاده‌ی نیاز به ستایش قدرت است، ناتوان و هم راستا با گرایش عوامانه است که؛ آدرنو آن را به وحدت جماعت و سلطه تعبیر کرده است.

این واژه‌ها از آن جا که در عین انتزاعی بودن، نیازهای زمانه را به طریقی فریبنده و گول زننده پاسخ می‌گویند تا نازلترین سطح اجتماعی شیوع پیدا می‌کند. بویژه برای گُردها که در این زمانه‌ی کما بیش بی‌دفاع در معرض هجوم سیل‌آسایی واژه‌های قرار دارند که رسانه‌ها در هر لحظه در گوش‌شان فرو می‌خوانند، سرشت استعاری و کلیت بخش زبان را به سطح محمل قطع ارتباط، فلج اندیشه و گیرنده‌ی کاملاً منفعلی تنزل دهد که واژه‌های از معنا گسسته چون بازنمودهای از پیش نشان شده در برنامه‌ریزی‌های فریب کم‌کم به حالت تابوهای مدرن در آیند.

رسانه‌های گروهی کشورهایی چهارگانه (کشورهای اشغال‌گر کردستان)، با اطمینان به این که هیچ چیز و هیچ‌کس آن‌ها را وا نمی‌دارد تا پاسخگوی دروغ‌ها و تهمت‌های‌شان در حق ملت‌گرد و سایر توده‌های مردم باشند، چرا که به هم دروغ گفتن در میان مخاطبان و یاهو‌گویی در میان سیاست-مداران طراز اول به کاربرد عادی زبان بدل شده، مدام در باره‌ی چیزهای در حق مردم‌گرد، نظیر اراذل و اوباش، ضد انقلاب، تروریست، مرتد، کسانی که سرسربازان و پاسداران را می‌برند، پاسداران را در پای عروس قربانی می‌کنند، نشان دادن فیلم‌های کاملاً حرفه‌ای مانند فیلم «چ» یا چمران که بزرگ‌ترین، گسترده‌ترین و وحشیانه‌ترین جنایات را در حق ملت‌گرد مرتکب شده به عنوان قهرمان‌رهایی‌گرد و کردستان جلوه می‌دهند و یا موارد مشابه در رسانه‌های ترکیه برای لوث کردن جنبش‌رهایی بخش و دموکراتیک کردستان، چیزها و اتهاماتی که اصلاً و ابداً وجود ندارند و یا با وارونه کردن جنایات خود و نسبت دادن آن به مردم‌گرد. جمله جهانی بین‌ذهانی میان رسانه و مخاطب جعل می‌کنند که هیچ ربطی به رنج کنونی و تشویش آینده‌ی مردم گرفتار شده در منجلاب رهبران سیاسی و مذهبی بنیادگرایی هم مذهبی و هم سیاسی ویژگی این حکومت‌هاست. این-گونه بهره‌گیری از مفاهیم کلی، در زمان بازتاب سرکوبی، کینه‌توزی، توطئه‌گری است و شیوه‌ی کاربردی واژه‌ها در عصر ما به ویژه در زبان و ادبیات دولت‌مردان حاکم بر ایران و ترکیه که اغلب از سیاست‌های سرکوب و میلیتاریستی در حق‌گرد و کردستان حمایت می‌کنند، با شیوه‌ی مغزشویی و مردم‌فریبی مگوبلز» چندان تفاوتی ندارد. بنا بر این میان عمل‌کرد سیاسی سلطه‌داران، میان واژه‌های انتزاعی و مادی و در نتیجه میان سلطه‌ی ایدئالیستی، فاشیستی چندان تفاوتی وجود ندارد.

هم‌اکنون شاهد آن‌یم که سلطه در ترکیه در بطن دموکراسی پویشی و در ایران در بطن مذهب-گرایی دروغین با پشتوانه‌ی قدرت رسانه‌ای و مالی، خود را بر مردم و دگراندیشان تحمیل کرده است. چه تفاوتی بین مردم‌فریبی دولتی توأم از ملی‌گرایی و بنیادگرایی مذهبی ترکیه و یا خدای ایران

وجود دارد؟ وحدت جماعت و سلطه، صرف نظر از دموکراسی پوشالی ترکیه، حتی در دموکراتیک‌ترین سیستم‌های غربی و استبدادی شرقی کارکرد یکسانی ندارد. قدرتی که نه خدا بلکه مردم انتخاب‌اش می‌کنند، به ویژه وقتی نظیر مورد ترکیه، دو رویی، منافق صفتی، فریب و تقلب مشروع و نامشروع در این انتخاب دخیل بوده، نیروی بیشتری برای مردم‌فریبی لازم دارد. گشت‌های ساسی مکرر و سخن‌وری‌های انتزاعی و آتشین اردوغان در سراسر ترکیه از این جهت است. سرکوبی مردمی‌گرد در ترکیه در اعتراض به حمایت آشکار دولت ترکیه از داعش، بیان‌گر آن است که منتخبینی مردم بیش از آن که مردم را به ترسانند خود از آنان (مردم) می‌ترسند. به این جهت است که؛ رسانه‌ها را با زبان دروغ و فریب بکار می‌گیرند.

بنابراین و با توجه به آن‌چه که بیان شد؛ در طول تاریخ تا کنون زبان فریب زبان نظام سلطه بوده است. سلطه‌گران از زبانی که حقایق را بازگو کند، هراسناک‌اند. آزادی بیان در این‌جا معنا پیدا می‌کند. زبانی بیان حقایق و زبان فریب در طول تاریخ در تقابل بوده‌اند. برغم آن‌که زبان فریب همیشه مسلط بوده است، باز هم زبان بیان حقایق از لابلاهی صفحات تاریخ به حیات خود ادامه داده است. زبان بیان حقیقت زبانی تلخ تلقی شده است و هیچ‌کس به اندازه‌ی دولت مردان ایران و ترکیه - حداقل در خاورمیانه - در زبان فریب مهارت ندارند. تمام کسانی که پای منبرشان می‌نشینند، توانایی تعبیر و تفسیر زبان‌شان و کلامات قصارشان را ندارند و هرچه می‌شنوند چشم و گوش بسته می‌پذیرند.

دروغ آن‌قدر در جوامع اسلامی رواج یافته که در سنی‌گری به «دروغ‌های مصلحت‌آمیز» و در فرهنگ تشیع به «تقیه» تعبیر می‌شود. در فرهنگ عوام هم در جوامع مسلمانان گفته می‌شود «دروغ مصلح‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز». این اقدامات تلاشی است برای شرعی و قانونی نشان دادن امر غیر واقعی به واقع یا به اصطلاح «کلاه شرعی» است. در چنین جوامعی روشنگری چه معنای می‌تواند داشته باشد؟! حتی اندیشمندان در جهان غرب مانند، کفکا و نیچه در عصر روشنگری در مبارزه بر علیه‌ی قرون وسطای کلیسا؛ دروغ را از نگاه مثبت و در خدمت زندگی می‌دانستند؛ «آن‌جا که همه چیز وهم است، توهم‌زدایی نیز خطرناک، مضر و عین مرگ و انکار خویشتن است» هم اکنون در جهان مدرن با ابزار تکنیکی (صنعت فرهنگ) چنان واقعیت‌ها را وارونه نشان می‌دهند که به زحمت می‌توان دروغ بودن‌اش را به توده‌های مردم را نشان داد. در چنین شرایطی فریب‌زدایی کار آسانی نیست. فریب یعنی آن انتزاع غیر دیالکتیکی معانی در ساحتی که مارکس گفته است؛ صرفاً تجلی بخش نیست بلکه در خدمت آن‌گونه قدرت و ولایت اداری است که شاید تنها با خزیدن در نقب یا حاشیه یا؛ مطرود و مجنون شدن به توان دیگر مهره‌ی تحت نظارتی آن نبود.

فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر، میشل فوکو، می‌گوید؛ «در بازی امکانات به غایت بسط یافته‌ی زبان، آن‌چه از کنه زبان تجربه شده و سپری شده در مقام زبان به گوش می‌رسد این است که انسان تمام است و انسان با رهیابی به اوج هر گفتار ممکن، نه به قلب خود بلکه به آستانه‌ی آن‌چه او را محدود می‌کند می‌رسد؛ به آن قلمروی که در آن مرگ پرسه می‌زند، تفکر خاموش می‌شود و نوید سرچشمه تا بی‌نهایت عقب می‌نشیند».

۴- شرایط و ویژگی‌های زبان و ادبیات ملل تحت سلطه

زبان‌ها از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر تفاوت می‌پذیرند. زبان‌شناسان بیشتر به این موضوع توجه دارند که، عناصر گوناگون دستور یک زبان چگونه تغییر می‌پذیرند و علت‌های این تغییر چیستند. برخی از این دگرگونی‌ها تنها در نتیجه‌ی انباشت دگرگونی‌های جزئی و تصادفی که در هر زبانی رخ می‌دهد، پدید می‌آیند. دگرگونی‌های دیگر جنبه‌ی تطبیقی دارند و در نتیجه‌ی تطبیق با موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، بازرگانی، محیطی و نیازهای تازه پدیدار می‌شوند، که منشاء بیشتر این دگرگونی‌ها، دولت-ملت‌ها هستند که در ارتباط با منافع مادی (اقتصاد)، قدرت و سیاست است.

وقتی یک نظام «آموزشی» در سیستمی طبقاتی، مذهبی و یا دولت-ملت یا دولت-مذهب به اجرا در می‌آید، نمی‌تواند تنوع قومی، فرهنگی، مذهبی و جنبه‌های دموکراتیک مساوات‌طلبانه را بازتاب دهد و در نهایت به طرد فرهنگ، زبان، تاریخ، ارزش‌ها و عقاید دیگران منتهی می‌شود. مثلاً در خاورمیانه، هویت، زبان، فرهنگ و ارزش‌های ملل و اقلیت‌های مختلف نظیر کردها انکار می‌شود. چنین نهاد آموزشی به منشاء تنش‌ها و تضادها تبدیل می‌شود. در نتیجه نسبت‌گرایی فرهنگی را که؛ به فهم ما کمک می‌کند و به انسان‌شناسی اجازه می‌دهد تا رسوم جوامع دیگر را به عنوان راه‌های حل مسائل‌شان در نظر گیرد، همان مسائلی که همه‌ی جوامع بشری کم و بیش در آن سهیم‌اند را، در هاله‌ای از ابهام و تیره‌گی فرو می‌برد.

وقتی زبان و فرهنگ ملل و اقلیت‌های تحت سلطه انکار می‌شود، مورد تحقیر و تمسخر قرار می‌گیرد تا گویندگان از بکار زبان مادری‌شان خودداری نمایند چه اتفاق می‌افتد؟ زبان، معیار سطح تکامل فرهنگ و تمدن هر جامعه‌ای است. وقتی زبان ملتی ممنوع، طرد و تحقیر می‌شود، معلوم است که چه آینده‌ی شومی در انتظار آن ملت است. کسان و یا دولت‌های که؛ زبان‌گردی و یا هر زبان دیگری را هدف قرار داده‌اند، اساساً موجودیت گویندگان آن زبان را هدف قرار داده‌اند. زیرا مرگ یک زبان مرگ یک ملت است. آخرین گوینده‌ی یک زبان، آخرین فرد آن جامعه‌ی زبانی است.

ساختار دستوری، ترتیب واژه‌ها و محتوایی واژه‌ها از زبان‌ها طی قرون متوالی تغییر پذیرند. پویایی ویژه‌ی ساختار زبان، این دگرگونی‌ها را تشدید می‌کند. زبان‌ها در مناطق گوناگون جغرافیایی تفاوت چشم‌گیری با هم دارند. حتی در یک منطقه‌ی جغرافیایی، می‌توان تفاوت‌هایی زبانی را پیدا کرد، هرچند که این تفاوت‌ها معمولاً جزئی و تدریجی‌اند. مثلاً زبان‌گردی در سرزمین کردستان. این‌که؛ تفاوت‌های زبان در یک منطقه‌ی جغرافیایی تا چه حدی می‌تواند جزئی و تدریجی باشند، در بررسی لهجه‌ها و گویش‌های مختلف سرزمین کردستان- حداقل برای ما کردها- مورد جالبی است. گستردگی جغرافیایی کردستان و صعب‌العبور بودن مناطق کوهستانی آن در طول تاریخ باستان، تحت اشغال بودن کردستان، انکار زبان‌گردی و حذف آن از نظام آموزشی و... مواردی‌اند که سبب شده، لهجه‌ها و گویش‌های زبان‌گردی مانند، زازاکی، هورامی، ایلامی، لری، بادینی، کلهری، لکی، کرمانجی، سورانی و... به زحمت همدیگر را می‌فهمند. در چاقوب اجتماعات گفتاری کوچک‌تر نیز همین تنوع جزئی و

سیال را می‌توان پیدا کرد، که این تفاوت‌های زبانی بر مبنای جنسیت، طبقه‌ی اجتماعی و سطح آموزش گویندگان یک زبان، به چشم می‌خورد.

بسیاری از دگرگونی‌های زبانی زمانی رخ می‌دهند که اجتماعات زبانی سازگاری با یکدیگر را فرا می‌گیرند. تا زمانی که آدم‌های متکلم به لهجه‌های متفاوت هم‌چنان در تماس با یکدیگر باشند، تأثیر متقابل و نیاز به ارتباط نمی‌گذارد که لهجه‌های‌شان کاملاً از هم جدا شوند، هم‌چنان که در مورد لهجه‌های آمریکایی و بریتانیایی زبان انگلیسی چنین قضیه‌ای پیش آمد. اما اگر گروه‌ها و اجتماعات متکلم به لهجه‌های گوناگون از یکدیگر، مانند مورد سرزمین کردستان که بعد از تجزیه‌ی آن پیش آمد، دور افتند و دیگر تماسی با هم نداشته باشند، لهجه‌های‌شان با گذشت زمان چندان تفاوت می‌پذیرند که سرانجام به صورت زبان‌های یک‌سر متفاوت یا تکامل می‌یابند و یا تحت سلطه‌ی قدرت سیاسی و فرهنگ ملل دیگر، آسیمیله و محو و نابود می‌شوند.

دلیل لهجه‌های متفاوت، با تفاوت‌های عمیق در زبان کُردی هم، جدایی ناشی از اشغال از سوی چهار مرکز فرهنگ ملی متفاوت است. حتی هر لهجه‌ی کُردی در موقعیت جغرافیایی خود از طریق زبان‌های دیگر که از حمایت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و حتی نظامی برخوردارند در حال هضم فرهنگی (آسیمیلاسیون) در زبان‌های دیگر است. دلیل این‌که هنوز برخی از اصطلاحات و واژه‌های مناطق روستای و عشایری در زبان کُردی، هنوز با همان اصطلاحات کُردی که در اوستا آمده تلفظ می‌شوند، اصالت زبان کُردی در مناطقی است که کم‌تر تحت تأثیر وسلطه‌ی بیگانگان بوده است. در بسیاری از مناطق جهان که در آن‌جا مانند مورد کردستان، مردم به بیش از دو زبان سخن می‌گویند، یکی از زبان‌ها تسلط می‌یابد. آن‌چه که یک زبان مشترک را متمایز می‌سازد، این است که نخست به وسیله‌ی جمعیتی قابل توجهی به عنوان زبان مادری به کار گرفته می‌شود و سپس به عنوان زبان دوم یا زبان تجاری گسترش می‌یابد و واژگان و صورت‌های تازه‌ای به درون خود راه می‌دهد. با تجزیه و اشغال سرزمین کردستان که منتهی به جدایی و دور از هم افتادن جمعیت میلیونی آن شد، این امتیاز از کُردها گرفته شد.

زمانی که گروه‌های متکلم به لهجه‌های گوناگون زبان لاتینی در نخستین مراحل عصر مسیحیت جدایی فرهنگی را از یکدیگر پیدا کردند همین قضیه پیش آمد. چندان که سرانجام این لهجه‌ها به زبان‌های گوناگون فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی و رومانی تبدیل شدند. انگلیسی و آلمانی نیز به همین شیوه تکامل یافتند. این زبان‌ها هر دو از یک زبان ژرمنی ریشه می‌گیرند که در بیش از ۱۵۰۰ سال پیش رواج داشت.

مطابقت‌ها در زبان‌ها نشان می‌دهد که همه‌ی زبان‌ها خویشاوند و اعضاء یک خانواده‌ی زبانی‌اند، که بررسی‌های مورگان در کتاب «جامعه باستان» نشان داده و آخرین تحقیقات علمی در ربع اول قرن بیست و یکم هم آن را تأیید کرده است، در سرزمینی است که با موضع‌نگاری امروزه، کردستان نامیده می‌شود.

زبان فراگردهای اجتماعی را بازتاب می‌دهد. هم‌چنان که روانشناسان یاد آور شده‌اند، انسان‌ها ناآگاهانه گرایش به تأکید و واکنش به محرک‌هایی دارند که آن‌ها را برای خود مهم می‌انگارند و در نتیجه محرک‌های دیگر را ندیده می‌گیرند. زبان بیشتر از آن‌که منعکس کننده‌ی فراگردهای فرهنگی باشد، در واقع قالب دهنده‌ی این فراگردهاست. ادوارد ساپیر یکی از نخستین زبان‌شناسانی بود که استدلال می‌کنند انسان‌ها از برخی جهات زندانی زبان‌شان هستند. به اعتقاد او، نظر ما درباره‌ی واقعیت، نسخه‌ی خلاصه شده‌ای از جهان است که زبان ما آن را ویرایش کرده است.

زبان واقعی تا حد زیادی بر پایه‌ی عادت‌های زبانی هر گروهی، ناآگاهانه بنا شده است. هیچ‌دو زبانی نمی‌توان یافت که چندان شبیه هم باشند که تصور شود هر دو یک واقعیت اجتماعی را بازتاب می‌کنند. جهان‌هایی که جوامع متفاوت در آن‌ها زندگی می‌کنند در جوامع جهان‌های متفاوت‌اند، نه آن‌که جهان واحدی با برچسب‌های گوناگون باشند. به عبارت دیگر، انسان‌ها در جوامع گوناگون واقعیت‌های متفاوتی را می‌بینند، زیرا به زبان‌های متفاوت سخن می‌گویند و هر زبانی واقعیت را در قالب جداگانه‌ای قالب‌ریزی می‌کند.

روشن است که؛ اجتماعات زبانی، زبان‌های‌شان را با موقعیت‌ها و نیازهای تازه تطبیق می‌دهند. به همین‌سان، افراد نیز زبان‌شان را با موقعیت‌های اجتماعی متفاوت تطبیق می‌دهند. بررسی این روابط متقابل میان متغیرهای اجتماعی و زبان، زبان‌شناسی اجتماعی نامیده می‌شود. هم‌چنان که زبان‌شناسان اجتماعی کشف کرده‌اند، تنها تفاوت جغرافیایی نیست که باعث می‌شود یک زبان به شیوه‌های گوناگونی به کار برده می‌شود. رسمیت رابطه‌ی گویندگان یک زبان، موقعیت‌شان، منزلت، نقش‌های جنسی و حتی سن آن‌ها، در رفتار زبانی متمایز آن‌ها متجلی می‌شود. در هر جامعه‌ای، گزینش عبارات، واژگان، گویش و یا حتی کل زبان، منزلت اجتماعی، آموزش، موقعیت جغرافیایی و آن شیوه‌ای را که گوینده می‌خواهد در نظر دیگران جلوه کند، منعکس می‌سازد.

موقعیت و نیازها برای ملت تجزیه شده‌ی گرد و دیگر ملل تحت سلطه؛ جهانی است که سلطه‌گران مستقیم یا غیر مستقیم بر ما تحمیل و تلقین می‌کنند. همین موضوع به مرور دگرگونی در زبان ما را بوجود می‌آورد. این وضعیت از شرایط اشغال سرزمین کردستان و مجموعه‌ی قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی سلطه‌گران ناشی می‌شود. از این جهت است که؛ یکی از پدیده‌های چشم‌گیر در جوامع پیچیده‌ای هم‌چون دولت‌هایی ملی، در شیوه‌های متمایزی به چشم می‌خورد که گروه‌های قومی و گروه‌های اجتماعاً متمایز دیگر، زبان ملی را به کار می‌برند. **آن‌چه که در دولت - ملت - ها زبان ملی خوانده می‌شود، در واقع زبان تحمیلی قوم یا ملت مسلط بر دیگران است.** اجتماعات گوناگون و ملل درون یک سرزمین تحت سلطه‌ی دولت - ملت از ساخت یک اجتماع گفتاری یا گویشی، بر حالت منحصر به فردشان تأکید می‌ورزند. این گونه‌های زبان از جهت واژگان، تلفظ و حتی دستور زبان، با آن‌چه که زبان ملی تلقی می‌شود، تفاوت دارند. **یک صورت زبانی، یعنی گویش گروه اجتماعی و سیاسی مسلط، معمولاً زبان معیار به شمار می‌آید.** در جوامع معاصر، رسانه‌های همگانی مانند رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها، زبان معیار را تقویت می‌کنند. شبکه‌های

خبری و اجتماعی از گویش‌های قومی استفاده نمی‌کنند، مگر آن‌که خواسته باشند شوخی و یا تمسخر کنند. همه‌ی ما بارها شاهد تمسخر زبان‌های ملل دیگر ایران نظیر گُردها، آذری‌ها و غیره در رسانه‌های گروهی ایران بوده‌ایم.

زبان‌ها و یا گویش‌های ملل تحت سلطه که معمولاً در دولت-ملت‌ها، به منظور تحقیر و یا بی-ارزش نشان دادن‌شان، این گویش‌هایی منطقه‌ای یا قومی محلی نامیده می‌شوند، دارای اهمیت سیاسی و اجتماعی‌اند. این زبان‌ها نظیر زبان گُرد و یا زبان سایر ملل از آن روی تداوم دارند که دارای نوعی حس هویت مشترک اجتماعی را تقویت می‌کنند. کسانی که در محل کار و در سایر روابط اجتماعی با زبان به اصطلاح ملی یا معیار سخن نمی‌گویند، بیگانه یا به عبارت دیگر «غیر معیار» تلقی می‌شوند. این نوع بر داشت قوم‌مدارانه یا زبان‌مدارانه است که در اصطلاحات سیاسی «شوونیسم ملی» یا «ملی‌گرایی افراطی» نامیده می‌شود.

علت اصلی که؛ برخی از مردم آذری و یا گُرد در ایران با کودکان خود فارسی و یا گُردها در ترکیه و یا عراق و سوریه با فرزندان خود ترکی و عربی صحبت می‌کنند، در واقع گریز و یا مقابله با همین حقارت‌هاست. حتی در ترکیه معلمین ترک دانش‌آموزان گُرد را با تشویق و دادن هدایایی به جاسوسی بر علیه یکدیگر وادار می‌کردند تا از این موضوع آگاه شوند که؛ کودکان گُرد در خانه با پدر و مادران خود گُردی یا ترکی صحبت می‌کنند. اگر کودکانی که در میان خانواده‌ی خود گُردی صحبت می‌کرد در مدرسه تنبیه می‌شد. چنین افرادی اساساً از درک فلسفه‌ی کار خود عاجز هستند. منزلت اجتماعی بر زبان اشخاص تأثیر عمیق می‌گذارد. در جوامع پیچیده که تفاوت‌های منزلت نمایان است و آموزش رسمی نیز این تفاوت‌ها را تشدید می‌کند، از این جهت، امکان دارد که دگرگونی‌های تاریخی در زبان ناشی از کوشش‌هایی باشد که مردم به کار می‌برند تا از این نردبان اجتماعی بالا روند. از این‌رو شماری از زبان‌شناسان یادآور شده‌اند که مردم گرایش به تقلید گفتار گروه‌های اجتماعی دارند که آن‌ها را می‌ستایند و یا آروزمندند به این گروه‌ها محلق شوند. به اصطلاح جامعه‌شناسی الینه می‌شوند. اما خود گروه‌های صاحب منزلت یا به عبارت روشن‌تر قوم مسلط علاقه‌ای به یادگیری زبان ملل تحت سلطه را ندارند. حتی در محیط اجتماعی و فرهنگی خود ما به وضوح روشن شده است که؛ گروه‌های فرومنزلت یا اقوام تحت سلطه، هرچه بیشتر می‌کوشند زبان و گفتار طبقه‌ی بالا را تقلید کنند، قوم یا طبقه‌ی حاکم و مسلط نیز ناخودآگاه بر آن می‌شوند تا با تغییر دادن عادت‌های تلفظ‌شان در برابر تجاوز گروه‌های فروپایه یا قوم تحت سلطه، به حریم زبانی خودشان مقاومت کنند و بدین‌سان، فاصله‌ی زبانی‌شان را، با عوام حفظ نمایند.

از آن‌جای که رده‌های قومی را فرهنگ تعیین می‌کند، می‌توان در آن‌ها دست‌کاری کرد و دگرگون‌شان ساخت. تعریف قومیت یک فرد با تغییر موقعیت او دگرگون می‌شود. نمونه‌ی نمایان دگرگونی قومی را که با دگرگونی اقتصادی همراه است، می‌توان به گُردها در ترکیه و آذری‌ها در ایران اشاره کرد. برخی‌شان، علی‌الخصوص بورژوازی گُرد و تُرک در ترکیه و ایران، هویت جداگانه-

شان را رها کرده‌اند تا به صورت بخشی از جامعه ترک و فارس تبدیل شوند. آن‌های که تغییر هویت داده‌اند، به این دلیل بوده است که؛ ثروت کافی برای انباشته شدن افزوده بودند اما جامعه‌ی سنتی، عقب‌نگه‌داشته شده و تحت اشغال «کردستان و آذربایجان ایران» هیچ مفری برای این سرمایه فراهم نمی‌کرد. هم‌اکنون بیشتر بخش‌های آذربایجان و کردستان چنان در محرومیت به سر می‌برند، که هنوز ابزار کارشان و منبع انرژی مورد نیازشان برای تولید، گاو الاغاند. گُردها در ترکیه که به جز زبان از بیشتر جهات با مردم ترک همانندند، زبان‌شان را نیز فراموش کرده‌اند در نتیجه هویت‌شان را از دست داده‌اند. **واقعیت این است که آنان نمی‌توانند بدون از دست دادن بخشی از هویت‌شان، سرزمین خود را ترک کنند.** هم‌چنان که انسان‌شناس نروژی، فردریک بارت می‌گوید؛ «هرتمهید معیشتی مستلزم یک نوع سبک زندگی است.» فاستر هم بر این باور است که تمایزهای قومی آدم‌های بازرگان را به شیوه‌ای از بقیه مردم جدا می‌سازد که؛ هم تنشی که در ذات معاملات بازاری وجود دارد به حداقل برسد و هم بازرگانان را از فشارهای اجتماعی یک جامعه‌ی دهقانی ضد بازرگانی رها سازد که در غیر این صورت فعالیت بازرگانی امکان‌پذیر نمی‌بود.

بورژواهای آذری و کُرد در ایران و ترکیه، بر سر دوراهی قرار گرفته‌اند که یا تجارت را رها کنند و یا چشم داشت‌های اجتماعی‌شان را ندیده گیرند، که خود این امر آن‌ها را با چالش‌های جدی روبرو ساخته است.

تجربه‌ی کشورهای اشغال‌گر کردستان نشان می‌دهد که؛ تفاوت‌های قومی که به صورت محرومیت اقتصادی، سیاسی، انحصار منابع، هضم فرهنگی متجلی می‌گردند، کمکی به پیش‌برد یک روابط هماهنگ و سالم براساس معیارهای دموکراتیک در جامعه نمی‌کند. روابط میان اعضای گروه-بندی‌های قومی در چارچوب دولت-ملت، همیشه همراه با کشمکش است. حتی آمریکا، بریتانیا، کانادا، اسپانیا که، به دموکراتیک بودن خود افتخار می‌کنند از چنین کشمکش‌ها مصون نیستند.

در ترکیه‌ی به اصطلاح نوین، زبان ملی یا معیار زبان ترکی-استانبولی یا عثمانی- است که در واقع زبانی جعلی است. نه تنها به خاطر واژه‌های قرض گرفته شده‌ی بیگانه، که پیوسته جای‌شان را به واژه‌های ساختگی جدید ترکی می‌دهند، به گونه‌ای منظم مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، بلکه کاربرد هر زبان دیگری به جز زبان ملی یا معیار ترکی (به جز زبان انگلیسی) در رسانه‌های همگانی و در نظام آموزشی ممنوع است. در این کشور زبان کُردی که زبان حدود ۳۰٪ جمعیت کُرد در ترکیه می‌باشد، سرکوب شده زیرا دولت از جنبش سیاسی کُردها هراسناک است. هم‌اکنون مسئله‌ی آموزش کودکان کُرد به زبان مادری‌شان معضل پیش‌روی مذاکرات صلح بین جنبش‌های بخش کُرد و دولت ترکیه است. با این همه، ملت کُرد در ترکیه زبان خود را به عنوان نشانه‌ی هویت ملی- فرهنگی خود هم‌چنان حفظ می‌کند.

در ایران نیز زبان و ادبیات فارسی چنان تحت تأثیر زبان عربی است که؛ تقریباً می‌توان آن را شبه عربی نامید. خصوصاً ادبیات حقوقی و قضائی ایران مملو از اصطلاحات، لغات و واژگان عربی است، که تقریباً اگر کسی دستی در ادبیات عربی نداشته باشد، برایش نامفهوم است. **در واقع زبان**

شاهنامه‌ی فردوسی دیگر زبان غالب در ایران امروزی تحت سلطه‌ی رژیم مذهبی نیست. حتی اگر لغات، و واژگان زبان‌های عربی، ترکی آذری و کُردی را از آن بگیرند باید با زبان کر و لال‌ها با دست و علامات صحبت کنند.

زبان‌شناسان اجتماعی عامل ظریف‌تر دیگری را پشت تفاوت‌های زبانی تشخیص داده‌اند که چیزی نیست جز همان هویت اجتماعی، یعنی کوشش گویندگان به متعلق انگاشتن خود به یک ناحیه‌ی خاص و متمایز شمردن خود از خارجیان. در میان گروه‌ها و یا ملی که برای استقلال سیاسی مبارزه می‌کنند یا به تازگی این استقلال را به دست آورده‌اند، این کوشش در جهت متمایز ساختن زبان بومی از زبان بیگانگان بسیار شدید است و صورتی را به خود می‌گیرد که آن را ملیت‌گرایی زبانی خوانده می‌شود. مثلاً در کردستان، ایرلند و ولز در عراق و بریتانیا، کوشش‌های می‌شود تا زبان کُردی که تحت سلطه‌ی زبان عربی در خطر از بین رفتن بود و زبان‌های گالی در ایرلند و ولزی که تحت سلطه‌ی زبان انگلیسی از بین رفته‌اند، احیاء گردند. و یا در هندوستان و برمه هیأت‌های ویژه‌ای را بر پا کردند تا برای اصطلاحات انگلیسی که در دوران استعمار به زبان‌های هندی و برمه‌ای رخنه کرده‌اند، معادل‌های «بومی» بسازند.

برای بسیاری از صاحب نظران، این کوشش‌ها در جهت دمیدن جان تازه به زبان‌های بومی که به دلایل سیاسی مورد تهدید یا جایگزینی زبان‌های بیگانه قرار گرفته‌اند، از نظر تاریخی ساده‌انگارانه است. با این همه، نظریه‌ای که در پشت این کوشش‌ها قرار دارد، نظریه‌ی درستی است. هر زبانی یک فرهنگ خاص را منعکس و تقویت می‌کند و حتی می‌توان گفت که آن فرهنگ را قالب‌ریزی می‌کند. اگر زبان یک قومی یا ملتی جایش را به زبان یک قوم یا ملت دیگر دهد، فرهنگ آن قوم نیز جایش را به فرهنگ قوم دیگر (قوم مسلط) می‌دهد. پس، زبان چیزی بیشتر از صرف نماد و فرهنگ است. زبان هویت گروهی و قومی را تقویت می‌کند و شیوه‌های اندیشیدن و رفتار ویژه‌ی یک گروه، قوم یا ملتی را تحکیم می‌نماید.

از نگرش عبدالله اوجالان؛ زبان و فرهنگ هر قوم یا ملتی مرتبط به هم‌اند و در این باره در کتاب ارزشمند خود «مانیفست تمدن دموکراتیک» جلد پنجم می‌نویسد؛ مفهوم «زبان» ارتباط تنگاتنگی با مفهوم فرهنگ دارد و در معنای محدود کلمه اساساً عنصر سرآمد حوزه‌ی فرهنگ است. می‌توان زبان را در معنای محدود کلمه، به عنوان فرهنگ نیز تعریف نمود. خود زبان اندوخته‌ی اجتماعی ذهنیت، اخلاق، احساس و اندیشه‌ی زیبا شناسانه‌ای است که یک جامعه کسب نموده است؛ هستی ذهنی و هویتی‌ای می‌باشد که به سطح تجلی و بیان رسیده، معنا و احساس است که از آن آگاهی وجود دارد. اوجالان در پیوند با رابطه‌ی فلسفی زبان و حیات اجتماعی نیز بر این باور است که؛ دست یافتن جامعه به زبان، به معنای دست یافتن آن به انگیزه‌های نیرومند برای زندگی است. **سطح توسعه-یافتگی زبان، بیان‌گر سطح توسعه‌یافتگی حیات است.** این که یک جامعه تا چه حد قادر به توسعه‌ی زبان مادری خویش شده باشد، بدان معناست که سطح حیات خویش را به همان میزان توسعه می‌دهد. هم‌چنین به اندازه‌ای که زبان‌اش را از دست داده و تحت هژمونی سایر زبان‌ها باشد، به

همان اندازه به مستعمره تبدیل شده و دچار هم‌گون‌سازی و نسل‌کشی گردیده است. آشکار است جوامعی که دچار این وضعیت شده‌اند، از نظر ذهنیتی، اخلاقی و زیباشناختی، حیات با معنای نخواهند داشت و به عنوان یک جامعه‌ی بیمار، تا زمان زدوده شدن از صحنه‌ی روزگار به حیاتی تراژیک محکوم خواهند بود.

در ارتباط با برخورد استعمارگرانه با زبان یک قوم و یا ملتی، نظیر ملت‌گرد، می‌نویسد؛ ارزش‌های نمادین جوامعی که معنا، حیث زیبایی‌شناختی و اخلاق‌شان از دست رفته است، ناگزیر به عنوان ماده‌ی خام ارزش‌های استعمارگران به کار خواهد رفت. فرجام سخن این‌که: بسیار آشکار است و قتی زبان دچار وضعیتی باشد که به عنوان مثال در میان‌گردها دارد، جامعه‌ای که در چنین وضعیتی به سر می‌برد از نظر مادی نیز تا حد آخر دچار محرومیت می‌گردد و به وضعیتی از هم‌گسیخته دچار می‌شود؛ بنابراین نخواهد توانست از نظر معنایی، اخلاقی و زیباشناختی نیز از حیاتی اشتباه‌آمیز، خائنانه و کریه‌رهایی یابد.

با استناد به همین نگرش اوجالان به زبان، می‌توان چنین استنباط کرد؛ دولتی که نظیر دولت ترکیه و یا سایر اشغال‌گران کردستان، هم‌چنان بر انکار و حذف زبان‌گردی و یا زبان هر قوم دیگری اصرار ورزند، در واقع اصرار بر ادامه‌ی استعمار آن قوم یا ملت است. از سوی دیگر نیروهای که مجدانه تلاش دارند به این وضعیت غیر انسانی خاتمه دهند، اصرار بر نفی استعمارگری است.

۵- زبان در فرآیند تکامل تاریخی

لوئیس مورگان در اثر تحقیقی خود «جامعه باستان» نشان داده است که در تاریخ باستان، برخی تیره‌ها، قبیله‌ها و خانواده‌ها در انزوایی جغرافیایی باقی ماندند و برخی دیگر تحت تأثیر نفوذ خارجی قرار گرفتند. خانواده‌ها و قبیله‌هایی که در انزوایی جغرافیایی ماندند، ناچار بودند با مسائل پیشرفت‌شان با کوشش ذهنی اصیلی روبرو شوند و در نتیجه فنون و نهادهایشان را خالص و یک دست نگه‌داشتند، در حالی که قبایل و اقوام دیگر بر اثر نفوذ خارجی خلوص‌شان را از دست دادند. از طرف دیگر، در نتیجه‌ی موهبت‌های طبیعی نابرابر قاره‌ها اختلاف‌هایی در فرهنگ یک دوره در نیمکره‌های شرقی و غربی وجود داشتند. اما علیرغم این مسائل، وضع جامعه‌ی بشری در یک پایگاه برابر، می‌بایستی همانند بوده باشد.

از منظر تکامل اجتماعی بشر، این نکته ثابت شده است که پیشرفت در میان قبایل و ملت‌هایی که در یک پایگاه پیشرفت قرار دارند، حتی اگر در قاره‌های مختلف ساکن باشند، نوعاً یکسان است، گر چه ممکن است در برخی نمونه‌ها به دلایل ویژه‌ای استثنایی در قاعده‌ی یکنواختی پیدا شوند. اگر این بحث را از نظر تاریخی بگسترانیم به اثبات وحدت خاستگاه نوع بشر می‌رسیم.

بسیاری از قبایل جامعه‌ی بشری به خاطر داشتن یک لهجه و سرزمین ویژه «ملت» را به ذهن متبادر می‌کنند، با آن‌که جمعیت آنها از جمعیت متوسط یک ملت کمتر بوده است. به هر روی قبیله و ملت دقیقاً معادل یکدیگر نیستند. تا چند قبیله تحت یک حکومت واحد به گونه‌ی یک ملت ائتلاف پیدا نکرده باشند، هم‌چنان که چهار قبیله‌ی آتنی در سرزمین مرکزی یونان (آتیکا) و سه قبیله‌ی دورین از مردم یونان باستان که در پلوپوتروس و کرت زندگی می‌کردند و سه قبیله‌ی لاتینی و مردم باستان در شمال شرقی لاتئوم (سابینی) در رم ائتلاف پیدا نکرده بودند، شکل ملت تحت تأثیر نهاد تیره‌ای صورت نپذیرفت. اتحادیه‌ی قبایل مستلزم وجود قبایل مستقل در سرزمین‌های جداگانه است. ائتلاف چند قبیله آنها را از طریق فراگردی فراتر در یک ناحیه متحد می‌کند، اما گرایش به جدایی محلی تیره‌ها و قبایل می‌تواند هم‌چنان در این ائتلاف ادامه داشته باشد. **اتحادیه‌ی قبایل نزدیکترین همسان ملت است، اما دقیقاً با آن معادل نیست.**

در بررسی‌های قوم‌شناختی در سراسر جهان و بویژه در قبایل سرخپوست که یک قبیله، مردمی را با دو لهجه‌ی گوناگون در بر گرفته باشد بسیار کمیاب‌اند. اگر هم، چنین مواردی پیدا شوند، از وحدت یک قبیله ضعیف‌تر با قبیله‌ی نیرومندتری که به لهجه‌ی نزدیک به آنها سخن می‌گویند ناشی می‌شود. گرایش مدام به تجزیه که بر سر راه پیشرفت قبایل وحشی و بربر چنین مانعی را ایجاد کرده بود، در عناصر سازمان تیره‌ای وجود داشت. این گرایش در مراحل بعدی، به تفاوت زبان که از وضع اجتماعی و ناحیه‌های وسیع تحت اشغال آنها جدایی ناپذیر بود تشدید شده بود.

گرچه زبان شفاهی در الفاظ خود به گونه‌ای چشمگیر دیرپاست و در صورت‌های دستوری از آن هم دیرپا ترست، با این همه نمی‌تواند هم‌چنان پایدار بماند.

جدایی مردمی از یک ناحیه، دگرگونی در گفتار را نیز به دنبال می‌آورد و این به نوبه‌ی خود به جدایی علایق و سرانجام به جداسری می‌انجامد. این دگرگونی در یک دوره‌ی کوتاه مدت پدید نمی‌آید، بلکه نیازمند صدها و هزاران سال است. برای شکل‌گیری بسیاری از لهجه و زبان‌های هم‌ریشه چند دوره‌ی قوم‌شناختی لازم است. بنابراین برای روشن کردن زمینه و بسترهای شکل‌گیری لهجه‌ها و گویش‌های مختلف زبان‌گردی تحقیقات ژرف و عمیق قوم‌شناختی لازم است. همین موضوع نشان می‌دهد که؛ نگرش احمد کسروی به زبان و ادبیات آذری بسیار سطحی و ساده‌انگارانه بوده و با واقعیت‌های تاریخی مغایرت دارد.

در دوران باستان، طی یک رشد طبیعی، قبیله‌ها و تیره‌های تازه پی در پی شکل گرفتند و این فراگرد بر اثر گستردگی خاک قاره‌ها به گونه‌ی نمایانی شتاب گرفته بود. روش این رشد بسیار ساده بود، به این گونه که نخست می‌بایست در کانون جغرافیایی که از لحاظ وسایل امرار معاش، امتیازات برتری داشت، به تدریج جمعیت اشباع می‌شد و مردم اضافی آن به جاهای دیگر روی می‌آوردند. با مهاجرت‌های سالانه، جمعیت چشم‌گیری در جای دورتر از جایگاه اصلی قبیله گسترده می‌شد. با گذشت زمان، مهاجران علایق متمایزی کسب کرده و از نظر احساس با مردم قبیله‌ی اصلی خود بیگانه می‌شدند و سرانجام زبان‌شان با زبان پیشین تفاوت پیدا می‌کرد. در آخرین بررسی‌ها؛ در سال ۲۰۱۱ یک دانشمند نیوزیلندی با پژوهش و تحقیقات گسترده نشان داد که تمام زبان‌ها از یک زبان مشترک ریشه گرفته‌اند. بر اساس پژوهش‌های فوق پنجاه الی هفتاد هزار سال پیش بشر یک زبان مشترک داشت که هم‌زمان با آغاز مهاجرت‌های بشر تغییرات در زبان آغاز شده است. اما دانشمندان آمریکایی این فاصله‌ی زمانی را صد الی دویست هزار سال به عقب برده‌اند. دانشمند نیوزیلندی آغاز مهاجرت‌های بشر را از صحرای سفلی آفریقا می‌داند، در صورتی که قبلاً مورگان در کتاب «جامعه باستان» بر جلگه‌های بین رودهای آسیای میانه و بویژه بین دجله و فرات، یعنی بین‌النهرین تأکید دارد.

جدایی و استقلال جمعیت مهاجر از قبیله‌ی اصلی، با وجود همجواری از این رهگذر پدید آمده و بدین‌سان یک قبیله‌ی تازه آفریده می‌شد. این شرح در واقع شرح عام قبایل است. این امر را باید به عنوان نتیجه‌ی گریزناپذیر و طبیعی سازمان تیره‌ای دانست که از عصری به عصری دیگر در سرزمین‌های تازه و نیز در نواحی قدیم خود را تکرار می‌کند و ناچار است خود را با ضرورت‌های زندگی‌اش سازگار کند.

این واقعیتی آشکاراست، قبایلی که مانند قبایل گُرد، به لهجه‌های یک ریشه‌ی زبانی سخن می‌گویند، معمولاً در یک اتصال سرزمینی قرار داشته‌اند، هرچند هم‌که ناحیه‌ی مشترک‌شان گسترده‌تر باشد. همین واقعیت در مورد همه‌ی قبایل بشری که وحدت زبانی دارند کاملاً مصداق داشته است. مردمی که از یک کانون جغرافیایی فراگسترده می‌شوند، در جهت حفظ وسایل و تصرف سرزمین

جدیدشان سخت می‌کوشند، ارتباطشان با سرزمین مادری، بعنوان وسیله‌ی کمکی در زمان خطر و پناهگاهی در زمان مصیبت حفظ کنند. شاخه شاخه شدن قبیله‌ها و لهجه‌ها، سرچشمه‌ی جنگ‌های پی در پی بومیان با یکدیگر بوده است. در ادبیات فولکلوریک کردی، آوازهای حماسی، اشعار و داستاهای به صورت فراوان می‌توان درباره‌ی این جنگ‌ها و منازعات را یافت.

زبان کردی با توجه به محدودیت‌ها و تنگناهای که در آن قرار داشته که موجب شده در نوشتاری چندان توسعه نیابد، پیشینه‌ی آن جدایی از قدمت تمدن باستان بین‌النهرین و خاورمیانه نیست. بخش اعظمی از اصطلاحات و لغات «اوستا» کتاب زرتشت، کردی است.

پروفسور مینورسکی شرق شناس نامدار روسی، ایمان دارد که زبان کردی پیش از انشعاب بعدی گردان، در عهد باستان پدید آمده است. به نظر او و حتی قبل از او به نظر دارمستتر شرق شناس شهیر فرانسوی هم، زبان کردی دارای پایه‌های سخت استوار و متکی به اصول اساسی تاریخ می‌باشد و یکی از لهجه‌های «ماد»ها و «سکا»ها به شمار می‌رود.

با وجود این از هزاران سال قبل تا کنون چه بر سر مردم کرد و زبان او آمده است؟

کردستان یکی از مناطق جغرافیایی جهان بوده که از ابتدای شکل‌گیری جوامع بشری، بویژه از زمان تأسیس دولت-شهرهای سومریان تا کنون مرکز برخورد قدرت‌های زمان خود بوده است. اسناد و مدارک باستان‌شناختی اثبات می‌کند که در تاریخ باستان بین‌النهرین (سرزمین کردستان) دوره‌های ثبات و پایداری نسبت به دوره‌های بی‌ثباتی و ناامنی بسیار محدود بوده است. سراسر تاریخ کردستان عبارت بوده است از؛ جنگ و جدال، رقابت، اغتشاش و جا به جای طوایف، قبیله‌ها و اقوام.

در رقابت و درگیری‌های طوایف، قبایل، گروه‌های قومی و نژادی، سلسله‌ها، پادشاهان و امپراتوران در بین‌النهرین، گروه‌های شکست خورده به سرعت جای خود را به مردمان تازه نفس و سلسله‌های جدید می‌دادند و به محض این‌که طایفه‌ای به درون مرزهای بین‌النهرین نفوذ می‌کرد و در مناطق قابل کشت سکونت می‌گزید، طایفه‌ای دیگر بی‌درنگ جای آن را پر می‌کرد؛ بنابراین پایانی برای این جابه‌جایی‌ها و تهدیدها نبود. هر یک از پیشروی‌های این طوایف و اقوام باعث تجزیه‌ی اجتناب‌ناپذیر بخشی از خاک بین‌النهرین می‌شد. با این حال، برغم اقداماتی که از طرف اقوام، پادشاهان و سلسله‌های قدرت‌مند که به عمل می‌آمد، امنیت هرگز پایدار نبود.

به تدریج که در تاریخ جلو می‌آیم، تسلط بیگانگان بر شمال و جنوب بین‌النهرین برای مدتی طولانی تکوین طبیعی پادشاهی‌ها را متوقف ساخت. **آشور زیر سلطه‌ی هوری‌ها (اجداد کردها)ی پادشاهی خانی گالبات یا میتانی بود.** خانی به زبان کردی یعنی خانه و احتمالاً گالبات اسم شخصی یا موضع جغرافیایی بوده است. خانی گالبات یعنی خانه‌ی گالبات. این گونه اسم‌گذاری در تاریخ باستان بسیار رایج بوده است.

با ضعف و محو پادشاهی هوری‌ها، جامعه‌ی بسیار سازمان یافته و قدرتمند هوری نیز، به یک‌باره محو شد. یا بعبارت دیگر اسناد تاریخی درباره‌ی آنها در دست نیست. مدارک فراوانی از چهار یا پنج

نسل این مردم در حفریات متعدد باستان شناسی به دست آمد، اما پس از آن این روند در حفریات باستان شناختی متوقف شد، که ممکن است هم زمان بوده باشد با پایان برتری هوری‌ها.

گردها در گذشته، دوران باستان، دارای پادشاهی‌های متعدد و امپراتوری در دامنه‌های دو طرف کوهستان‌های زاگروس، غرب و شمال غرب فلات ایران، بین دریاچه‌ی وان و ارومیه، مناطق بین کوهستان‌های زاگروس و توروس و در جلگه‌های علیای بین‌النهرین، نظیر ایلامی‌ها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، هوری‌ها، میتانی‌ها، اورارتوها، مادها، ماناها، لووبی‌ها و... بوده‌اند. همین پادشاهی‌های مختلف با هویت-گردی، در مناطق کوهستانی، کوهپایه‌ها و جلگه‌های رودخانه‌ها منشاء لهجه‌های مختلف گردی در مناطق جغرافیایی مختلف کردستان شدند. اسناد تاریخی و شواهدی دال بر شکل‌گیری یک امپراتوری وسیع بر سراسر جغرافیای کردستان با هویت گردی هنوز در دست نیست. زیرا رشته کوه‌هایی که در پاره‌ی از نقاط گذشتن از آنها بسیار سخت و گاه تقریباً ناممکن است، کردستان را به مناطق کوچکتری تقسیم می‌کند که تشکیل یک حکومت منسجم را بر سراسر خاک آن در گذشته ناممکن می‌کرد. هر چند ممکن است کاوش‌های جدیدتر تمام دانش ما را در این مورد تغییر دهد.

از گزارش‌های مورخان یونانی و رومی پی می‌بریم که علاوه بر ویرانی‌های ناشی از عملیات سبعانه‌ی امپراتوری برده‌دار آشور، جنگ‌های اسکندر مقدونی و پارس‌ها و سلوکیان و پارت‌ها در سرزمین کردستان، در بخش شمالی بین‌النهرین در طول بیش از چهارصد سال جنگ پیوسته میان رومیان و ساسانیان کردستان به کلی ویران شده بود.

با وجود این شرایط و با توجه به مقاومت گردها است که، از نگرش اوجالان، فرم قبیله و عشیره، شکل و ظرف اساسی فرهنگ گردی می‌باشد. اوجالان در این مورد می‌نویسد؛ صحیح‌تر این است که بر عکس تعریفی که در جامعه شناسی از فرهنگ عشیره‌ای صورت می‌گیرد، فرهنگ عشیره‌ای را نه به عنوان فرهنگی متکی بر پیوند خونی بلکه به عنوان یک شیوه‌ی هستی و فرهنگ حیات آزاد تعریف نمایم که مقاومت در برابر تمدن در آن نمود می‌یابد. حفظ موجودیت و اراده‌ی حیات آزاد در چارچوب موضعی مقاومت‌طلبانه، به درازای تاریخ تمدن، در نیرومند بودن فوق‌العاده‌ی فرهنگ عشیره‌ای در میان گردها ایفا نموده است. پیوند خونی یا خویشاوندی در این امر تعیین کننده نیست. **اراده‌ی معطوف به حیات آزاد در فرهنگ گردی وجود دارد.**

بعد از این دوران در سده‌ی هفتم اعراب بدوی حملات سنگین خود به ایران و بین‌النهرین را آغاز کردند که تا سده‌ی نهم میلادی سیاست تعریب را در کردستان اعمال کردند. در ادامه برخورد دو امپراتوری مذهبی صفوی و عثمانی، تهاجم تیمور لنگ و مغول‌ها، سرانجام اعمال خشونت‌آمیز و ویرانی‌های کم سابقه یا بی‌سابقه، نظیر ویرانی بیش از ده هزار روستای کردستان و تجزیه‌ی آن به چهار بخش، توسط دولت‌های جدیدالتأسیس ترکیه، سوریه، عراق در کنار ایران، که در سراسر قرن بیستم تا کنون ادامه دارد، در مجموع گردها را ناچار کردند برای حفظ جان خویش به کوهستان‌ها پناه ببرند و با در دست گرفتن مناطق کوهستانی، از بسیاری جهات استقلال، آزادی، فرهنگ و زبان خود را حفظ کردند. بدین ترتیب گردها از تمام پیشرفت‌های انسانی و اجتماعی که در دشت‌ها و

شهرها، حاصل می‌شود، دور مانند، که در این شرایط طی قرون متمادی زبان اصلی آنان به لهجه‌های مختلف تقسیم شد.

بنابراین زبان در بین‌النهرین به ویژه در کردستان به تبع تحولات نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دچار دگرگونی‌های اساسی شد. یا بعبارت علمی؛ دگرگونی زبان خود بخشی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی بود. برخی از زبان‌ها بر زبان‌های دیگر تأثیر گذاشتند. مثلاً آرامی-های بربر توانستند زبان خود را بر تمامی خاور نزدیک تحمیل کنند. در مراحل پایانی پیش از مسیحیت، زبان‌های سومری از بنیان‌گذاران تمدن بین‌النهرین و حتی عبری مرده بودند، زبان اکدی در حال مرگ بود. برغم این‌که در مورد زبان‌های بابلی و آشوری دانشمندان اروپایی غربی منابع روشن‌تر مهمی هم‌چون تورات، متون کلاسیک و بعد کلاسیک در اختیار داشتند. در این منابع نه تنها از سرزمین‌های مانند آشور و بابل نام برده شده بود، بلکه محققان از وجود فرهنگ و مردم این سرزمین، هرچند اندک، آگاهی داشتند، درحالی‌که وضعیت در مورد سومری‌ها و زبان آنها کاملاً متفاوت بود. در هیچ جای در تورات و ادبیات کلاسیک و بعد از کلاسیک کوچک‌ترین اشاره‌ای به سومر، سومری‌ها و زبان آنها نشده است، زیرا طی دو هزار سال قبل از آن، سومر و سومری از خاطرها زدوده شده بود.

بعدها در کاوش‌های باستان‌شناختی لوح‌های به زبان سومری بدست آمد که مربوط به نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم ق.م بود که از طریق آنها، زبان‌های اکدی، سکایی و سومری شناخته شدند. حتی در مورد ادبیات سامی بابلی مانند «حماسه‌ی آفرینش» و «حماسه‌ی گیلگمش» روشن شد نه تنها از نظر زمانی بسیار جدیدتر از ادبیات سومری است، بلکه بخش‌های بزرگی از آنها عیناً از متون سومری اقتباس شده است.

بنابراین می‌توان مشاهده کرد زبان‌های رو به زوال می‌روند و نابود می‌شوند. یا با زوال تمدنی که زبان مشخصی در آن نقش اساسی داشته است، این زبان دچار دگرگونی می‌شود. بدین ترتیب در می‌یابیم که زبان وابسته به تمدنی رو به زوال، از تمدن خود رها شده و وارد زبان اقوام دیگر می‌شود. با توجه به آنچه بیان شد روشن می‌شود که؛ تیره‌ها و قبایل کُرد به دلیل مداخلات خارجی، کوهستانی بودن سرزمین‌شان، زمستان‌ها و یخبندان‌های سخت و طولانی، عدم وجود راه‌های ارتباطی مناسب و اشغال بخش‌هایی از آن توسط قدرت‌های زمان در انزوایی جغرافیایی، جدایی از یکدیگر باقی ماندند.

ویژگی اقوام کُرد که هر ناظری را به شگفتی و بررسی وامیدارد، جغرافیایی کوهستانی کردستان، مداخلات خارجی و عدم دسترسی به دریا که پیش‌شرط هر جهان‌گستری دریا است، موجب گردیدند که اقوام و قبایل کُرد خود را محدود به درون بوم کردند. در چنین شرایطی حکومت بزرگی نمی‌تواند بوجود آید. برغم این‌که اقوام کُرد، نقش مهمی در تاریخ باستان بین‌النهرین بازی کرده‌اند، اما نفوذ آنان به اطراف به علت ویژگی ایستا و گرفتاری‌های ناشی از شرایط سخت طبیعی و اشغال‌گری بیگانگان بسیار محدود بود و نتوانست جهان روا باشد به ویژه بعد از سقوط امپراتوری ماد، کُردها در جوامع

باستان بیشتر در تنگنا قرار گرفتند. بر این اساس گردها کم و بیش از تحول تاریخی برکنار ماندند، هرچند تلاش‌های فراوانی به عمل آوردند تا خود را از انزوا بیرون کشند.

موانع طبیعی «کوهستان‌ها و رودخانه‌ها» کردستان را به قسمت‌های مجزا تقسیم کرده است. در عصر جامعه‌ی باستان مسافرت‌ها و ارتباطات خیلی مشکل‌تر و پرخطرتر از امروز بود. هر دشت و دره‌ای زندگی اقتصادی مستقل، فرهنگ و مذهب و زبان محلی خاص را دارا بودند. از دیدگاه هگل سرزمین‌های خشک و بویژه کوهستان‌ها میان اقوام فاصله می‌اندازند، درحالی‌که دریاها هم‌چون پل‌های ارتباطی پیوند دهنده‌ی انسان‌های گوناگون با یکدیگر به شمار می‌روند. به همین دلیل دریای مدیترانه تا این اندازه در تاریخ جهان ایفای نقش کرده است.

حتی در عصر حاضر، ربع اول قرن بیست و یکم عبور فردگرد از مرزهای استعماری و در قلب کردستان برابر با مرگ است. این جدایی و عدم ارتباط فرهنگی مؤثر و سایر روابط در عصر حاضر به دنبال تجزیه کردستان ادامه دارد.

در اوضاع فعلی اشغال‌گران آن بخش‌هایی از کردستان را که تحت اشغال خود دارند، به جای شکل‌دهی آن در یک ایالت بنام کردستان، به منظور برهم زدن ارتباطات فرهنگی مردم گرد آن را به چندین استان مجزا با اسامی گوناگون تقسیم بندی کرده‌اند. حتی در ایران و عراق از عامل مذهب هم برای جدایی و نفاق بین گردها استفاده کرده‌اند و از این طریق عملاً برادران گرد شیعه و سنی را از هم جدا کرده‌اند. مانند استان‌های کرمانشاه، ایلام، لرستان در ایران و مناطق خانیقین و مندلی در عراق. بنابراین جای تعجب نیست که هم اکنون شاهد چندین لهجه‌ی اصلی و حدود ۲۴۰ گویش در زبان گردی هستیم. این وضعیت در مورد کردستان از سده‌ها و هزاره‌ها پیش تا کنون در اشکال مختلف ادامه داشته است و یکی از دلایل روشن و مهم عدم شکل‌گیری زبان مشترک گردی است.

حتی در اوایل تابستان ۲۰۱۴ رژیم مذهبی در همین رابطه دست به اقدام جدیدتری زد که؛ با تقسیم مجدد ایران به پنج منطقه‌ی مجزا، استان‌های گردنشین را از هم جدا و استان کردستان را از استان‌های دیگر گردنشین - کرمانشاه، ایلام و لرستان - جدا و ذمیمه‌ی استان‌های آذری زبان آذربایجان، اردبیل و زنجان کرد. هرچند هنوز اطلاعات کافی از کم و کیف موضوع و انگیزه‌های رژیم مذهبی از این مسئله در دست نیست، اما در نگاه اولیه و کلی می‌توان دریافت که رژیم از این اقدام به دنبال دو هدف است. اول این که؛ مردم آذری را که در سال‌های اخیر به آگاهی بیشتری در زمینه‌های قومی، فرهنگی و حقوق خود دست یافته‌اند و مطالبه‌ی حقوق می‌کنند، با الحاق کردستان راضی نگه دارند و از سوی دیگر ملت گرد را هرچه بیشتر در تنگنا قرار داده و با پراکندن‌شان به یکپارچگی‌اش ضربه‌ی جدی وارد و هرچه بیشتر سرکوب کنند. از این طریق می‌توانند پتانسیل اجتماعی ناشی از اتحاد آنان را خنثی و هر دو ملت تاریخی ایران زمین را برای سال‌ها درگیر کرده به نحوی که آنان مسئله‌ی اصلی خود را که؛ سلطه‌ی حاکم و سرکوب‌گر رژیم مذهبی می‌باشد به موضوع فرعی و اختلافات گرد و آذری را به مسئله‌ی اصلی تبدیل کنند. در واقع این سیاست پست، دون‌مایه و ردیلانه تنها کاری است که از ماهیت توطئه‌گرانه‌ی فاشیسم مذهبی بر می‌آید. هرچند که هنوز اطلاعات دقیق

در این مورد برای تحلیل جامع در دست نیست، اما با توجه به اقدامات قبلی رژیم مذهبی به منظور نفاق بین ملل ایران، نمی‌توان منتظر آثار مثبتی از این اقدام رژیم بود. در واقع این اقدام از سوی رژیم مذهبی می‌تواند یک پیش‌دستی در مقابل خواست ملل ایران باشد که سیستم فدرالیسم به عنوان استراتژی بین خود برای آینده‌ی ایران را طراحی کرده‌اند. این اقدام رژیم از موضع ارتجاعی است نه انقلابی - دموکراتیک. زیرا هیچ یک از ظرافت‌های قومی، فرهنگی، مذهبی، زبان و غیره لحاظ نشده و مانند اقدامات دیگر رژیم، اقدامی بدون بررسی و پژوهش کارشناسی دقیق است. این دامی است که در برابر مردم گُرد و آذری نهاده‌اند. چاره‌ی در هم شکستن و درهم دریدن این دام و توطئه‌ی کثیف اتحاد ملل ایران و از جمله دو ملت گُرد و ترک (آذری) و به رسمیت شناختن حقوق متقابل یکدیگر است.

قبلاً بیان شد، زمانی که جمعیت اضافی بروسایل معاش فشار می‌آورد، جمعیت اضافی خود را در جایگاه اضافی و جدید مستقر می‌کند. همین وضعیت هم اکنون در روستاهای کردستان و آذربایجان تکرار می‌شود. از زمان رژیم سلطنتی تا کنون تحت سلطه‌ی فاشیسم مذهبی، میلیون‌ها تن از مردم آذربایجان در اثر فقر و تهیدستی ناشی از سیاست‌های هم رژیم سلطنتی و هم رژیم مذهبی از سرزمین مادری‌شان آواره و دربدر در متروپل‌های ایران (شهرهای مرکزی - کلان‌شهرها) به دنبال لقمه نانی سرگردان بوده‌اند. در کردستان هم، از یک طرف کشاورزی در روستاهای کردستان در ساختار سنتی خود باقی‌مانده که پاسخ‌گویی نرخ بالای رشد جمعیت نیست و از طرف دیگر هزاران روستای کردستان از طرف ارتش‌های قدرتمند اشغال‌گر کردستان (در ترکیه و عراق) ویران و به آتش کشیده - اند و صدها هزار انسان گُرد آواره و دربدر شهرهای بزرگ غیر کردنشین می‌شوند که در آنجا نیز به زبان غیر مادری آموزش می‌بینند و مراوده دارند که زبان‌شان آسیمیله می‌شود. با تکرار این عمل در فواصل زمانی در مناسبات اجتماعی و فرهنگی عصر حاضر زورمندان خود، فرهنگ و زبان‌شان حل می‌شوند. مثلاً به دنبال خیانت آمریکا و رژیم سلطنتی در ایران به جنبش گُردها در عراق در سال ۱۹۷۵ رژیم بعث عراق صدها هزار انسان گُرد را آواره و دربدر کرد که به ایران پناهنده شدن و رژیم سلطنتی هم آنها را در سراسر ایران خارج از سرزمین کردستان پراکنده کرد که تا زمان سقوط رژیم سلطنتی در ایران و بعداً سقوط حزب بعث در عراق در سال ۲۰۰۳، سال‌ها در غیر انسانی‌ترین شرایط زندگی کردند.

در عصر حاضر و سراسر قرن بیستم، کاربرد زبان و ادبیات گُردی و آذری در آموزش فرزندان‌شان، در رسانه‌ها و مطبوعات و حتی صحبت با آن در حریم خصوصی خانواده هم (در ترکیه و در ایران در زمان رضاشاه) ممنوع کرده‌اند. چامسکی می‌گوید: «هر زبانی که با آن کار شود می‌تواند رشد کرده و ظرفیت و توانایی یک زبان توانا را در خود بنمایاند.» با این حساب با ممنوعیت‌های فوق چه برسر زبان و ادبیات ملت گُرد و سایرین آورده‌اند؟! وقتی گُردها یا آذری‌ها با زبان غیر مادری آموزش می‌بینند و تربیت می‌شوند، این مفهوم را در بر دارد که دیگر گُرد و یا آذری نیستند.

از لحاظ تکامل تاریخی زبان، ممکن نیست زبان نتیجه‌ی زندگی فردی باشد؛ زبان خودش محصول زندگی جماعت است، هم‌چنان که از جنبه‌ی دیگر وجود حی و حاضر جماعت و وجود فی-نفسه ناطق و گویایی آن است. بنابراین انکار زبان و ادبیات ملتی به مفهوم انکار هستی و هویت اوست. زبان هم‌چون آگاهی فقط برآیند نیاز و ضرورت و برآیند روابط با سایر انسان‌هاست. با ممنوعیت زبان و ادبیات گردی در جامعه‌ی گرد، مانع ارتباطات و مراوده‌ی آن با زبان و ادبیات ملل دیگر بویژه در عصر جهانی شدن نیز شده‌اند.

حاصل فعالیت‌های فکری انسان متقابلاً خود انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر انسان آفریننده‌ی تاریخ است، تاریخ نیز به نوبه‌ی خود سازنده‌ی انسان است. یک نظام اجتماعی که بوسیله انسان ایجاد شده به سهم خود در شکل دادن به جامعه‌ی بشری مؤثر است. دانش را انسان می‌آفریند ولی این دانش به نوبه خود پیشبرنده و تکامل دهنده‌ی انسان نیز هست. به این جهت است که انسان در جریان حیات تاریخی خود، از طریق فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی که همواره با فعالیت‌های فکری او ارتباط دارند زندگی خود را به پیش می‌برد.

پیشرفت زندگی در دو سطح روی می‌دهد. یکی پیشرفت انسان به مثابه یک موجود هوشمند و دیگری پیشرفت او به مثابه موجودی اجتماعی. از نظر مارکس؛ در خود زبان است که آگاهی و کردار اجتماعی به آشکارترین وجه باهم تلاقی می‌کنند. وی می‌نویسد: «زبان همان اندازه دیرینه است که آگاهی، زبان آگاهی عملی و واقعی است که برای دیگر انسان‌ها نیز وجود دارد، و تنها از همین روست که برای من نیز وجود دارد، زبان، مانند آگاهی، فقط از نیاز، و از ضرورت مراوده با دیگر انسان‌ها بر می‌خیزد».

لفظ مبین فکر است. زبان به تجربه دلالت می‌کند، تجربه را بیان و دگرگون می‌کند. ویل دورانت هم در آثار فلسفی خود در مورد زبان می‌گوید: «گفتار و سخن دست‌آوردی ناگهانی یا هدیه‌ی خدایان نیست؛ بلکه تعبیر لفظی، در طی قرن‌ها رنج و کوشش، از مرحله‌ی بانگی که جانوران برای فراخواندن جفت خود می‌کند تا نغمه‌های موزون شعر سیری کلی کرده و از آن سخن پیدا شده است. بدون کلمات و بدون اسماء عام که انسان را قادر می‌سازد تا با تصورات خاص یک گروه و یک طبقه را بنمایاند، تعمیم و کلی‌سازی در همان آغاز متوقف می‌شد و عقل و ذهن به همان حال خامی و ناپختگی می‌ماند. بدون شعر و نثر تاریخ و فلسفه ممکن نمی‌شد و فکر هرگز به لطف و کمالی که نظیرش را در انیشتین و آنتول فرانس می‌بینیم نمی‌رسید. بدون کلمات مرد مرد نمی‌شد و زن زن نمی‌گشت».

توسعه‌ی فعالیت فکری انسان از تکامل زبان او نیز به خوبی آشکار می‌شود. تغییراتی که در زبان به وقوع می‌پیوندند، بگونه‌ای نمایان‌گر تغییراتی است که در عرصه‌ی زندگی سیاسی و اجتماعی و قدرت رخ می‌دهد. به نظر هگل دگردیسی در زبان در واقع بیان دگردیسی‌های کلی در جامعه است.

با بررسی زبان و تغییراتی که در آن رخ می‌دهد، می‌توان به تغییرات اساسی که در حوزه‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و رابطه‌ی قدرت پدید آمده آگاهی یافت. در واقع مطالعه‌ی زبان یک جامعه، بررسی و پژوهش در بخشی از رابطه‌ی قدرت در آن جامعه است.

زبان درخشان‌ترین و نزدیک‌ترین نشانه‌ی تکامل فکری انسان است. شناخت و معرفت انسان محصول اندیشیدن اوست. اندیشه نیز هم‌چون پدیده‌ی مادی فقط هنگامی شکل معین به خود می‌گیرد که جامعه‌ی زبان پوشیده باشد. به همین جهت است که اندیشه‌ی انسان و میزان پیشرفت آن و سطح تکامل آن را می‌توان بوسیله‌ی زبان اندازه گرفت. با این اوصاف، مهم‌ترین ابزار پیشرفت و تکامل جامعه‌ی گُرد را با ممنوعیت زبان گُردی از وی گرفته‌اند.

زبان از احتیاج و ضرورت مبرم پیوند یافتن با انسان‌های دیگر پدید می‌آید. این عمل زبان طبیعت اجتماعی انسان را فاش می‌سازد. با این همه، ارتباط اجتماعی را نباید از جنبه‌ی ظاهری آن در نظر گرفت. چنین ارتباطی قبل از هر چیز دلالت بر تفاهم دارد. هر گروه از مردم فقط به این دلیل می‌توانند بوسیله زبان با یکدیگر پیوند یابند که زبان حاوی مقولات و اشکالی از اندیشه است که برای آن گروه مفهوم و معنی مشترک دارد.

بنابراین زبان فقط وسیله‌ی ارتباط و پیوند فعالیت‌های انسان نیست، بلکه مبین اشتراک فکری گروهی مفروض از مردم نیز می‌باشد. از این رو جای شگفت نیست که زبان به منزله‌ی یک کالبدشناسی ملت، یعنی عالی‌ترین مجموعه‌ی کل نهادهای اجتماعی که به وسیله‌ی انسان شکل گرفته است تلقی می‌شود. زبان یکی از پایه‌های ملت است. وقتی ملتی زبان پایدار دارد نشان از تمدن پایدار دارد. کسانی که نابودی زبان و ادبیات گُردی و یا هر ملت دیگری را، هدف قرار داده‌اند آگاهانه در راه انکار و محو قومیت و هویت گُردی در کره‌ی زمین گام بر می‌دارند.

شوونیسم اشغال‌گر کردستان حتی به اشیاء و طبیعت کردستان نیز سرایت کرده است و همه‌ی اسامی و نام و نشانه‌های گُردی در جغرافیای کردستان را زدوده‌اند و حتی نام گُردی حیوانات وحشی را هم تغییر داده‌اند.

سیر تاریخ نشان می‌دهد که زبان‌های گوناگون همواره به یکدیگر نزدیک می‌شوند. اشتباه است اگر فکر کنیم که عاقبت یک زبان جانشین زبان‌های گوناگون خواهد شد.

مانع ارتباط زبانی انسان‌ها، فقط اختلاف این زبان‌ها نیست، مسئله اساسی آن است که آن‌چه دیگری می‌گوید مفهوم گردد. چنین تفاهمی نیز به همانندی و یا لاقلاً نزدیک بودن سطح فکری دو طرف بستگی دارد. در آخرین تحلیل چنین تفاهمی به موازین فرهنگی و تربیتی آن وابسته است. آن‌چه سیر تاریخ نشان می‌دهد آن است که زبان‌های مختلف، از نظر مفهوم زبانی، همواره به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند، و در عین حال جنبه‌های خاص خود را حفظ می‌کنند و حتی توسعه می‌دهند. این به هم نزدیک شدن‌ها انعکاس توسعه و استحکام روابط بین خلق‌ها، مبادلات فرهنگی، تربیتی و علمی است که به نوبه‌ی خود از ضرورت روزافزون همکاری بین‌المللی ناشی می‌شود. کسانی که آگاهانه و یا ناآگاهانه در جوامع کثیرالملل نظیر ایران، ترکیه، سوریه و عراق در منطقه‌ی ما به انکار زبان و ادبیات

ملل غیر حاکم یا تحت سلطه (نظیر گُردها، آذریها، و...) می‌پردازند در واقع از توسعه و استحکام روابط بین ملل فارس، ترک، عرب، آذری و ... جلوگیری می‌کنند. به این جهت است که ادبیات مللی نظیر گُردها و آذری‌ها را انکار و تمسخر می‌کنند.

ترجمه‌ی هم‌زمان چند زبان مختلف در شرایط کنونی، از این جهت امکان‌پذیر شده است که ملت‌ها به زبان‌های گوناگون ولی درباره‌ی یک چیز سخن می‌گویند. ممکن است درباره‌ی آن چه گفته می‌شود برخوردهای متفاوتی وجود داشته باشد ولی در هر حال مضمون مورد بحث یکی است و روابط بین موضوع‌ها به یکسان مفهوم می‌شود. چگونگی زبان انسان و فعالیت‌های عملی آن در زمان ما، بدون تردید نشان می‌دهد شخصیت انسان، و بخصوص خرد او به چه مدارج عالی رسیده است. بررسی تاریخ زبان، در ارتباط با تاریخ فعالیت‌های فکری انسان و تاریخ جامعه‌ی بشری، که گرایش زبان نیز جزیی از آن است، مانند سایر جنبه‌های تاریخ بشر، جنبه‌ی صعودی داشته است.

زبان دارای ارتباط ارگانیک است، تولد می‌یابد، رشد و نمو می‌کند و گاهی هم در شرایط خاص می‌میرد. مانند تلاش‌هایی که در راستای آسیمیله کردن و در نهایت میراندن زبان گُردی صورت می‌گیرد. همه‌ی این موارد در شرایط عینی خاص انجام می‌گیرد. هم‌چنان که ارگانیسم بدن جانوران و یا نباتات ممکن است در شرایط و اوضاع مختلف رشد و نمو و یا در اثر عواملی نظیر میکروب‌ها، ویروس‌ها و یا آفات نباتی بیماری و مرگ داشته باشد. ملی‌گرایی شوونیستی و حکومت‌های مستبد و زورگویی ناشی از آن مانند میکروب‌ها و ویروس‌های زبان گُردی عمل می‌کنند.

هر زبان در صورت مساعد بودن شرایط رشد می‌کند و به تولید لغات و اصطلاحات جدید می‌پردازد و یا در ارتباط خود با سایر زبان‌ها، لغات و کلماتی را اقتباس می‌کند. از آن جایی که خاورمیانه و بویژه منطقه‌ی بین‌النهرین، یکی از خاستگاه‌های اولیه تشکل انسان‌ها و پیدایش دولت بوده است و گُردها نیز یکی از کهن‌ترین و باستانی‌ترین اقوام بین‌النهرین می‌باشند، زبان و ادبیات گُردی نیز یکی از قدیمی‌ترین زبان و ادبیات بین‌النهرین و خاورمیانه است که تاریخ پر تلاطمی را طی کرده است و تا کنون در سخت‌ترین و نامساعدترین شرایط به حیات خود ادامه داده و می‌دهد و علیرغم شرایط نامساعد و غیرانسانی و تنگناهایی که بر آن تحمیل کرده‌اند و می‌کنند، هنوز هم یکی از عوامل مهم هویت قومی گُردها به شمار می‌رود.

زبان یکی از مشخصه‌های بسیار مهم ملت و خود یکی از زیر ساخت‌های تشکیل ملت است. توجه و اهتمام به توسعه‌ی زبان از ضروریات حیات یک ملت است. رشد و توسعه‌ی زبان نیاز به بسترها و زمینه‌هایی دارد که در صورت قرار گرفتن در آن بسترها رشد و نمو می‌کند، در غیر این صورت، سیر نزولی را طی می‌کند و در نهایت، محو و نابود می‌شود یعنی خواهد مرد. در چنین شرایطی است که چامسکی می‌گوید: «هر زبانی که با آن کار شود می‌تواند رشد کند».

ناسیونالیسم زمانی بوجود می‌آید که زبان وارد عرصه‌ی نوشتاری می‌شود. نطفه‌های ناسیونالیسم گُردی در کتاب «مم و زین» احمدخانی که تشابهاتی با «شاهنامه»ی فردوسی دارد، به خوبی پیداست.

هر ملتی ناچار است که برای زبان مشترک و استاندارد تلاش کند، اما این کار نباید به قیمت قربانی کردن زبان‌های دیگر انجام شود.

زبان یکی از معیارهای سنجش سطح تکامل تمدن و فرهنگ یک ملت است. عواملی که بر فرآیند شکل گرفتن یک زبان مشترک و استاندارد مؤثرند عبارتند از: آیین فراگیر، اوضاع اقتصادی، اوضاع سیاسی و وضعیت فرهنگی. به عبارت دیگر، موارد یاد شده بسترهای رشد و نمو زبان به حساب می‌آیند که از مهمترین عامل در میان آنها تحولات اقتصادی یک قوم یا ملت است.

نقش آیین نیز مانند قرآن و لهجه‌ی قریش در زبان عربی، جریان مارتین لوتر و ترجمه‌ی انجیل به آلمانی ساکسی و غالب شدن آن لهجه به دنبال رواج پروتستانیسیم. اوضاع سیاسی تأثیر مستقیمی بر زبان دارد. با توجه به رابطه‌ی مستقیم زبان و قدرت، مهمترین و اثر گذارترین فاکتور در شکل‌گیری یک زبان واحد استاندارد قدرت است. توسعه‌ی زبان انگلیسی بعنوان زبان بین‌المللی، نتیجه‌ی سال‌ها سیاست استعماری و قدرت انگلیسی‌ها در گذشته و در حال حاضر آمریکاست. به دنبال سرمایه‌گذاری و توسعه‌ی اقتصادی بویژه از سوی آمریکایی‌ها، به همان اندازه، زبان انگلیسی در کنار ابداعات و اختراعات و اکتشافات و تولیدات اقتصادی رشد و توسعه می‌یابد و همه‌گیرتر می‌شود. در سایه‌ی این پیشرفت، زبان انگلیسی به شاخه‌های مختلف در زمینه‌های ادبیات، فلسفه، علم، صنعت، مدیریت و ... تقسیم و توسعه یافته است. به گفته رادیو B.B.C، در حال حاضر زبان انگلیسی حدود یک میلیون کلمه دارد و حدود یک ششم مردم جهان به این زبان تکلم می‌کنند. علاوه بر آن تقریباً در همه‌ی کشورها در نظام آموزش رسمی تدریس می‌شود. در همین حال بعضی از زبان‌های دیگر هم وجود دارند که حدود یک هزار کلمه دارند. بنابراین انگلیسی زبانان در مناسبات و روابط مختلف خود در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و علمی و برقراری ارتباط با هم‌دیگر به تناسب موضوع می‌توانند کلمات مورد نظر را از میان یک مجموعه‌ی یک میلیونی انتخاب کنند، اما در مورد دوم فقط با بهره‌گیری از هزار کلمه این کار انجام می‌گیرد. اگر هر کلمه را یک درجه‌ی فرضی در سنجش زبان در نظر بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که زبان انگلیسی نسبت به زبان یک هزار کلمه‌ای، نهصد و نود و نه هزار درجه از پیشرفت برخوردار است. علاوه بر آن روزبه‌روز بر تعداد کلمات زبان انگلیسی افزوده و از زبان دیگر کاسته می‌شود. همین مسئله بیانگر سطح تکامل علمی، فلسفی، تجاری، تکنولوژی، اقتصادی و فرهنگی گویندگان هر دو زبان است.

در نظر چامسکی؛ مشکل دست یافتن به نظریه‌ای درباره‌ی نحو هر زبان طبیعی بشری، مساوی است با مشکل پیدا کردن مجموعه‌ای متناهی از قواعد که بتواند مجموعه‌ای نامتناهی جمله‌های آن زبان را تولید کند.

اگر مانع روال و سیر طبیعی و ارگانیک تکامل جامعه کرد نمی‌شدند، تا کنون زبان واحد و ملی کردی شکل گرفته بود. این پروسه هم اکنون در جنوب کردستان روند خوبی دارد. هر تلاشی در جهت زبان و ادبیات ملی کردی، گامی است به سوی انسجام و یک‌پارچگی بیشتر ملت کرد. این مسئله علت

اساسی ترس و نگرانی حکومت‌های اشغال‌گر کردستان از رسمیت بخشیدن به زبان کردی و آموزش آن است.

با تکوین کشاورزی، تجارت، صنعت و توأم با آن قرار گرفتن بورژوازی در موضع قدرت، احساسات ملی نیز در همه جا اوج گرفت و ملت‌های تجزیه شده و تحت ستم، خواستار وحدت و استقلال شدند. صنعتی شدن دلیل اصلی پدید آمدن زبان و فرهنگ ملی است. در این مرحله زبان و ادبیات کردی مورد تهاجم گسترده قرار گرفت. مبادلات گسترده‌ی تجاری فقط در صورتی قابل تحقق بود که غریبه‌ها، مثلاً کردها تحت سلطه‌ی اشغال‌گران خود، بتوانند با یک زبان مشترک با یکدیگر ارتباط برقرار نمایند. نکته‌ی مهم این است که منافع سرمایه‌ی صنعتی و تجاری باعث شد که جهان بطور طبیعی به ملت‌های مختلف تقسیم نشود. دولت‌ها از طریق بنا نهادن نظام‌های آموزش ملی که ارزش‌های مشترک را نشر می‌دادند، نقش اصلی در ایجاد فرهنگ‌های ملی ایفا نمودند.

۶- زبان و پدیده‌ی جهانی شدن

همان‌گونه که عبدالله اوجالان هم بر این موضوع تأکید دارند؛ در جهان معاصر، مدرنیته‌ی سرمایه‌داری همانند حوزه‌ی فرهنگ مادی، در برابر فرهنگ معنوی نیز موضعی آسیمیلاسیونیست و نسل‌گشی اتخاذ کرده که به همان اندازه سلطه‌ی اقتصادی خود را بر جهان مسلط می‌کند، در جهت گسترش فرهنگ خود نیز می‌کوشد. بیشترین فرهنگی که رواج داده می‌شود از هالیوود سرچشمه می‌گیرد. این اقدامات خود را نیز از طریق مکانیسم‌های نابودکننده‌ی «دولت- ملت» گرا تحقق بخشیده است. دولت- ملت‌های عرب، فارس و ترک (عثمانی) که در حکم شعبه‌ها و نهادهای عامل مدرنیته‌ی کاپیتالیستی هستند، با بهره‌گیری از ساختاربندهای قدرت محور سنتی خویش، فرهنگ‌گردی را تحت فشار شدید له می‌کند و از تمام امکانات آموزش به زبان مادری محروم ساخته و با ویران نمودن و ممنوع کردن نظام سنتی مدارس‌گردی، زبان و فرهنگ‌گردی را جهت نابود شدن در میان نهادهای زبانی و فرهنگ‌دولت- ملت‌های حاکم رها نموده‌اند.

در دولت- ملت‌ها نوآوری‌ها در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی از جمله در حوزه‌ی فرهنگ و زبان تأثیر شگرفی بر بارورداشت‌ها و ارزش‌های سنتی ملل تحت سلطه نظیر کردها می‌گذارند. به نحوی که ارزیابی خسران ناشی از آن اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل است. آشفتگی و فروریزی نظام‌های اعتقادی سنتی، ارزشها، جعل تاریخ و تحقیر ملل تحت سلطه، فشارهای روحی عظیم و گسترده‌ای، نظیر از هم‌گسیختگی خانوادگی، فرهنگی، مذهبی، دگرگونی در زبان و غیره را به بار می‌آورد. حداقل از یک قرن گذشته سیاست دولت‌های اشغال‌گر کردستان این بوده است که کردها را یا با تشویق و یا با اجبار وادارند که فرزندان‌شان را در مدارسی آموزش دهند که زبان بیگانه (غیر مادری) آموزش داده می‌شود.

حتی در کشور ترکیه، ترک‌های جوان مدارس شبانه‌روزی تأسیس کردند تا کودکان‌گرد را در آن‌جا برای اهداف مخصوص که در نظر داشتند تربیت کنند. در این مدارس گذشته از مواد درسی معمول پیام دیگری را نیز به کودکان‌گرد انتقال می‌دادند و آن پیام عبارت از برتری نژاد ترک نسبت به سایر قومیت‌ها و فرهنگ‌ها بود. به کودک‌گرد یاد می‌دانند که کردها ترک‌های کوهی هستند که هنوز متمدن نشده‌اند. کودکان‌گرد نه تنها در آن مدارس ویژه بلکه حتی در مدارس عادی نیز در بیرون از کلاس و هم‌چنین در محیط خانواده حق صحبت کردن به زبان‌گردی را نداشتند و هنوز هم ندارند. بیشتر اشاراتی که به سنت، فولکلور، تاریخ و فرهنگ‌گرد هم، اگر می‌شد، تحقیرآمیز بوده و از هر کوششی دریغ نمی‌شد و نمی‌شود تا دانش‌آموزان‌گرد را از فرهنگ سنتی‌شان جدا سازند. این سیاست بحث‌های که ضروری بود در میان روشن‌فکران، دموکرات‌منشان و انقلابیون ملل حک‌فرما را به راه اندازد، چنین چیزی در کشورهای اشغال‌گر کردستان در میان آنان (روشن‌فکران و...) مطرح

نبود. این سکوت به تداوم چنین سیاست‌های استعمارگرانه و غیر انسانیِ اشغال‌گران کردستان کمک کرد. دلیل شکاف عمده میان کردها با ملل سلطه‌گر (ترک‌های عثمانی، عرب‌ها و فارس‌ها) همین ستم‌گری‌ها و بی‌عدالتی‌ها بوده است.

دلایل شکاف اجتماعی در هر جامعه و کشوری در هر کجایی جهان که باشد، پیچیده‌اند. اما همین سیاست‌های غیر انسانی این شکاف‌ها را تشدید می‌کنند. برآورد تأثیر این سیاست آموزشی هم-رنگ سازی یا فرهنگ‌پذیری اجباری بر عزت نفس دانش‌آموزان، غیر قابل محاسبه است. این سیاست در کنار دلایل متعدد سیاسی، اقتصادی، میلیتاریسم و غیره یکی از دلایل شکل‌گیری جنبش‌رهایی-بخش کردستان است. بنابراین این‌گونه روش‌ها زیان و خسران دوجانبه هم برای ملل تحت سلطه و هم ملل سلطه‌گر داشته است. برغم این، سنت‌ها، فولکلور، فرهنگ و ارزش‌های ملت کرد در برابر سیاست‌های آسیمیلیاسیون (هم‌رنگ سازی) بسیار مقاوم بوده است. مقاومت جنبش‌رهایی بخش کردستان باعث شده که؛ زبان کردی با تمام لهجه‌ها و گویش‌هایش که در آستانه‌ی نابودی بود دوباره حفظ شود.

یکی از ویژگی‌های مشترک و اسفبار جوامع چند قومی یا چند ملیتی مانند ایران، ترکیه، سوریه، عراق، در منطقه‌ی ما، تسلط قومی و یا ملتی خاص بر سایر ملل و محدود ساختن دسترسی آنان به منابع و یا مشارکت کامل در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. این فراگرد را آشکارا در کشورهای منطقه‌ی ما، از هر جای دیگری که؛ ملل عرب، فارس و ترک در حق ملت کرد و ملت ترک آذری و سایر ملل بی‌شرمانه در ابعاد گوناگون عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تبعیض قائل‌اند. یک چنین محدودیت‌های که به صورت جدایی قومی بیان می‌شوند، اساساً برای حفظ سلطه‌ی ملت حاکم یا به عبارت دیگر، اشغال‌گر بر سایر ملل و به تاراج بردن ثروت و سامان و ارزش افزوده‌ی اجتماعی آنان است.

فرم‌های ملی‌گرایی بورژوا عموماً ظرفیت حیات‌بخشی به فرهنگ خلق‌ها و توسعه‌ی آن را نداشته‌اند. در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی که فرهنگ نوشتاری به اوج خود رسیده است، فرهنگ‌کردی به سبب ممنوعیت‌ها و آسیمیلیاسیون، به غیر از برخی فعالیت‌های ضعیف، محصولات بسیار اندکی ارائه داده است. در واقعیت کرد، نقش مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در امر توسعه‌ی فرهنگ ملی منفی می‌باشد. فرهنگ‌کردی با تمام عناصر مادی و معنوی‌اش، دچار نوعی انکار و ممنوعیت مطلق گشته و سعی شده است تا از طریق اقدامات آسیمیلیاسیون محور بی‌حد و مرز، نسل‌کشی فرهنگی کامل گردد. به کردها اجازه ندهاند جهت حیات بخشیدن به موجودیت فرهنگی خویش حتی یک «مهد کودک» را نیز دایر نماید. چنان عمل کرد و اقدامی مطرح است که در جهان نمونه‌ی دیگری از آن دست وجود ندارد. حتی یک ماده‌ی قانونی نیز به اظهار هویت فرهنگی، جایگاهی داده نشده است. فرهنگ‌کردی با تمام عناصرش، از ادبیات و موسیقی گرفته تا هنر و تاریخ‌اش غیر حقوقی محسوب گردیده است.

پدیده‌ی جهانی شدن هم از این جهت در هزاره‌ی سوم بر بیشتر زبان‌ها نقش ویرانگر دارد. پیشتر ما در هیچ دوره‌ای زبانی بعنوان زبان جهانی نداشته‌ایم. دهه‌ی نود قرن بیستم، دهه‌ای بود که

ما به مرگ نیمی از زبان‌های دنیا پی‌بردییم. در همان دهه، بشر به مُدِم ارتباطی جدیدی به نام ارتباط الکترونیک دست یافت. گفته می‌شود اولین مدیوم ارتباطی که در طول حیات بشر بوجود آمد، به پانزده هزار سال پیش بر می‌گردد که انسان برای نخستین بار گفتن آموخت. هرچند در بررسی‌های دانشمند نیوزیلندی این فاصله‌ی زمانی بیشتر نشان داده شده است. ده هزار سال پیش بود که انسان نوشتن را آموخت. اگر فاصله‌ی زمانی پانزده هزار سال را بپذیریم، اختلاف بین گفتار و نوشتار پنج هزار سال است. تاریخ ارتباط الکترونیکی مربوط به دهه‌ی آخر قرن بیستم است. شما می‌خواهید مرا به فهمید و من می‌خواهم شما را درک کنم. به همان اندازه که مفاهیم در یک زبان مهم است، هویت نیز مهم است. زیرا هویت در اندیشه و زبان نهفته است. نوع آدمی، خدشه‌دار شدن هویت‌اش را تحمل نمی‌کند. چه بسیاریند ملت‌ها و قوم‌هایی که بخاطر دفاع از زبان‌شان اعتصاب کرده‌اند، جنگیده‌اند و جان باخته‌اند. از این‌رو، این زبان جهانی که انقلابی به وجود آورده است جای بحث دارد و آن را باید فاجعه یا مرگ زبان‌ها نامید. از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد، دهه‌ی هوشیاری بشریت و استفاده از زبان است. گفته می‌شود بیش از ده هزار زبان در دنیا وجود دارد که حدود نیمی از آنها با خطر مرگ و فراموشی روبرو هستند و اگر اقدامی صورت نگیرد این امر تا اواخر قرن بیست و یکم اتفاق خواهد افتاد.

وقتی گفته می‌شود که بیش از ده هزار زبان در جهان وجود دارد، طبیعتاً این پرسش پیش می‌آید پس چرا ده هزار کشور مستقل با زبان ملی بوجود نیامده و یا از میان ده هزار زبان چند کشور مستقل بوجود آمده و بر سر بقیه زبان‌ها و سرزمین‌شان چه آمده است؟ در میان زبان‌های یادشده شمار اندکی در سرزمین‌های اباء و اجدادی خود یا در سرزمین‌های تصرف شده‌ی دیگران دولت ملی-مستقل خود را تأسیس کرده‌اند، حتی بعضی از زبان‌های فوق در بیش از یک کشور و سرزمین دارای استقلال‌اند. مانند زبان انگلیسی در آمریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا و ... و یا زبان عربی که در بیش از بیست و دو کشور دارای استقلال است. در مقابل زبانی مانند زبان کردی تحت سلطه‌ی چهار مرکز ملی است.

اضمحلال زبان‌ها و گویندگان آن که امروزه ما آنان را اقوام و ملل می‌نامیم، از گذشته‌های دور در یک فرآیند تاریخی شروع شده و تا کنون ادامه دارد. مانند برخورد مهاجران انگلیسی زبان با سرخ پوستان آمریکا. آیا جهانی شدن به این اضمحلال سرعت می‌بخشد و جهان را به سوی جهانی با زبان واحد پیش خواهد برد و یا مانع اضمحلال زبان‌ها و یا رشد و شکوفایی آن خواهد شد؟ آیا جهان به سوی فرهنگ و زبان واحد پیش می‌رود؟ سیاست‌های که از سوی دولت-ملت‌ها به ویژه دولت‌های قدرتمند سرمایه‌داری اعمال می‌شود، با آسیمیله کردن فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر روزبه‌روز به این واقعیت تلخ و خطرناک نزدیک‌تر می‌شویم. در واقع آنان در پی اجرای کردن شعار اساسی هیتلر مبنی بر یک زبان، یک ملت، یک وطن و یک دولت‌اند. شعاری که اردوغان نخست وزیر فعلی ترکیه هر روز بر علیه کردها تکرار می‌کند. اوجالان در کتاب «مانیفست تمدن دمکراتیک» در این مورد هم می‌نویسد: «به سبب حرکت بولدورزآسای دولت-ملت بر روی سنت فرهنگی، فرهنگ به تدریج کم‌مایه گردیده، افسونگری‌اش را از دست داده، به وضعیتی در آمده که حکایت از رمز و رازی نمی‌کند و از

حالت الهام‌بخشی خارج شده است. هزاران زبان، ده‌ها هزار قبیله، عشیره، قوم، میراث باستان شناختی و اشکال گوناگون حیات یعنی فرهنگ‌ها، همگی قربانی این سیاست نسل‌کشی تک فرهنگی گشته‌اند. معلوم هم نیست که در کدامین نقطه متوقف خواهند شد. فرهنگ تک‌سنخی؛ دولت-ملت، فرد و ملت-جامعه، تنها به پدید آوردن فاشیسم بسنده نمی‌کند بلکه با مبدل ساختن حیات به برهوت، آن را وارد یک مرحله‌ی هیولای شدن می‌کند؛ آنهم چنان هیولایی که تنها برای جنگیدن هدفی را می‌جوید. نتیجه؛ جنگ‌های است میان اتنیسیته‌ها (اقوام)، ادیان، زبان‌ها و سایر ستیزه‌های فرهنگی، که نمی‌توان از ورطه‌ی آنها به در آمد. روزگارمان به واسطه‌ی این جنگ‌ها زیرورو خواهد شد. هیتلر، آغازگر و ارزش‌نمادین این فرهنگ جنگ و ستیز است. امروزه شاهدیم که این نمادینگی، متحول به واقعیت شده است. باز هم عراق و حوادث روی داده در آن، هم‌چون نمونه‌ای طلایی برای آنانی که خواهان درک و یادگیری‌اند، پیش روی ماست».

در شرایط حاضر بررسی‌ها نشان می‌دهد اگر روند فعلی ادامه داشته باشد تا صد سال آینده هر هفته یک زبان خواهد مرد و به فراموشی سپرده خواهد شد. اگر اقدامی صورت نگیرد مرگ یک زبان، یعنی مرگ آخرین سخنگو و میراث‌دار یک زبان. امروزه حدود شصت زبان در جهان وجود دارد که تنها یک سخنگو دارند. حدود ۹۶٪ از زبان‌ها تنها از طرف ۴٪ از مردم جهان صحبت می‌شود. مثلاً در کشور نیجریه بیش از ۴۵۰ زبان و در هند ۲۰۰ زبان و در چین ۲۶۵ زبان وجود دارند. قوم‌ها و قبیله‌های زیادی وجود دارند که تنها نشانگر هویت‌شان زبان آنهاست. به این خاطر است که شوونیسم حاکم بر کردستان به منظور امحاء هویت کردی، شدیدترین فشارها و تنگناها را بر زبان کردی اعمال می‌کنند.

در این بین غلتک‌های عظیم‌الجثه‌ای وجود دارند که زبان‌ها و خرده فرهنگ‌ها را له می‌کنند و از بین می‌برند. در آمریکای جنوبی زبان اسپانیایی و در خیلی از کشورهای دیگر زبان‌های انگلیسی و عربی نقش این غلتک را ایفا می‌کنند. زبان‌های فارسی، عربی و ترکی استانبولی زبان و ادبیات کردی را هدف قرار داده‌اند که همین موضوع تلاش ملت کرد برای استقلال کردستان و زبان و ادبیات کردی را توجیه می‌کند.

چگونه می‌توان زبانی را از مرگ نجات داد و آن را زنده نگهداشت. برای نجات یک زبان چهار عامل اساسی مهم است: ۱- خواست مردم ۲- خواست دولت ۳- هزینه ۴- نقش یونسکو.

در مورد مردم کرد، عامل دولت مشخص است. کردها ضمن این‌که خود از دولت ملی-مستقل محروم‌اند، از سوی چهار دولت و ارتش‌های مجهز آنان مدام سرکوب، ژینوساید قومی، اقتصادی، جغرافیایی و آسیمیله می‌شوند. پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها، حتی سلاح‌های کشتار جمعی (شیمیایی) با حمایت آمریکا و اروپا بر علیه کردها به کار می‌برند.

از سوی دیگر علیرغم این‌که ملت کرد برای حفظ زبان و هویت‌اش صدها هزار شهید داده، آواره و دربدر شده در سیاه چال‌ها و شکنجه‌گاه‌ها پوسیده‌اند، به علت غارت کردستان از سوی دشمنان‌اش، از چنان توان اقتصادی و مالی بالایی برخوردار نیست و حتی اجازه ندارد در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری

کند و دولت‌های اشغال‌گر هرگونه فرصتی را از ملت کرد گرفته‌اند. یونسکو هم تا کنون تحت تأثیر نفوذ آمریکا و اروپا کاری در این زمینه انجام نداده است. تنها عاملی که باقی می‌ماند خواست و اراده‌ی ملت کرد است. کردها که صدها سال است به خاطر همین موضوع می‌جنگند و فداکاری می‌کنند، باید بیشتر به این حقیقت واقف باشند که تنها خود می‌توانند با حفظ زبان خویش، هویت خود را بعنوان ملت حفظ و به رهایی برسانند. بگفته‌ی شیخ سعدی:

بغم خوارگی چون سر انگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من

در کنار اعمال خشونت‌آمیز و وحشیانه‌ی دولت‌های اشغال‌گر کردستان علیه ملت کرد، آدم‌های فرصت‌طلب، جاه‌طلب، نوکرسفت و سودجو و بی‌توجه به زبان، فرهنگ و هویت خویش فراوان‌اند. چه بسا همین افراد به دلیل جهالت مطلق و سودجویی محض، در عقب‌نگه‌داشتن فرهنگ و زبان ملت خویش، نقش مخربی داشته‌اند و بعدها در نابودی گام به گام زبان و فرهنگ و هویت ملت خود، به مستبدترین دیکتاتورهای یاری رسانده‌اند. آنان فراموش می‌کنند که اگر مالک دنیا باشیم ولی از فقدان نفس و جوهر خاص خود رنج بکشیم برای ما چه سودی دارد؟

یادآوری این موضوع ضرورت دارد که برای نجات سه هزار زبان در حال مرگ سالانه کمتر از یک میلیارد دلار، یعنی کمتر از سود یک روز «اوپک» لازم است. این هم در حالی است که سالانه میلیاردها دلار تنها صرف سرکوبی ملت کرد می‌کنند. همان‌گونه که جهان برای جلوگیری از نابودی نسل یک گونه جانور تلاش می‌کند آیا نباید برای زنده نگه‌داشتن زبان ملت ۴۰ الی ۵۰ میلیونی کرد تلاش کند؟ آیا مرگ یک حیوان مهم‌تر است یا مرگ یک زبان که مرگ ملتی را در پی دارد؟ باید برای این پرسش خود و علل این مسئله در پی پاسخ روشنی باشیم.

تابستان ۲۰۱۴

شرق کردستان

خانی‌گالبات

۶۰۳۷۵۶۵۸۲۷۷۶۸۳۸۶